

پرسش و پاسخ در مورد فعل‌انفعالات عراق و وضعیت مجاهدین و ... (قسمت اول)

[ایرج مصداقی]

این پرسش و پاسخ بین ۱۲ بهمن ۱۳۸۷ پس از بیرون آمدن مجاهدین از لیست تروریستی اروپا تا پایان اسفند ۸۷ صورت گرفته است. فکر می‌کنم طرح نظرات مختلف به همه ما کمک می‌کند. بدون بیان نظرات گوناگون و به چالش گرفتن مواضع سیاسی گروه‌های سیاسی و یکدیگر راهکار درستی برای مبارزه با رژیم پیدا نخواهد شد. هیچ اصراری بر صحت مواضع و نظراتم ندارم اما بیان آن را بی‌فایده نمی‌دانم. با توجه به تحولات شش ماهه گذشته می‌شد در شرح و بسط مطالب عنوان شده توضیحات جدیدی داد که از بیان آن‌ها خودداری کردم و مطالب را تنها به لحاظ ویرایشی تنظیم دوباره کردم و در محتوای آن هیچ دخل و تصرفی نکردم.

فعل و انفعالات عراق را چگو نه ارزیابی می‌کنید؟ آیا به نظر شما معامله ای بر سر مجاهدین صورت نخواهد گرفت. با توجه به این که دو مجاهد خلق را ربودند و کسی از سرنوشت آنها مطلع نشد.

در سیاست نمی‌شود با قاطعیت صحبت کرد. عراق برای خود عراقی‌ها امن نیست چه برسد برای نیرویی که دولت عراق میانه‌ی خوشی هم با آن ندارد و دشمن می‌پنداردش. از دولتی مثل عراق و ارتش و وزارت کشور و دستگاه امنیتی که بخشی از آن در اختیار نیروهای بنیادگرای وابسته به رژیم است نمی‌توان انتظار داشت که خطری متوجه جان مجاهدین نکنند. هر لحظه این امکان هست که بیرحمی و خشونت‌ها کم بر عراق دامان مجاهدین را هم بگیرد. آدم‌کشی در کشوری که در آن همه عملیات انتحاری صورت می‌گیرد و زن و بچه و پیر و جوان به خاک و خون کشیده می‌شوند کار ساده‌ای است. اگر این کار صورت نگیرد باید تعجب کرد.

البته فقط سرنوشت این دو مجاهد ربوده شده نیست که نا مشخص مانده است. می‌دانیم روز روشن عبدالمجید خویی و کلیددار حرم امام علی را با آن وضع فجیع کشتند و پرونده را کد ماند. کسی نفهمید چه کسی مسئول انفجار دفتر سازمان ملل در بغداد بود. انفجاری که منجر به کشته شدن سرجیو ویرا دومللو نماینده ویژه سازمان ملل که کاندید ای اصلی دبیرکلی این سازمان بود شد. مسئول قتل محمدباقر حکیم که دست نشانده رژیم بود مشخص نشده است. کسی به خاطر هفته‌ها نبرد هواداران مفتدا صدر با نیروهای آمریکایی که منجر به کشته شدن آمریکایی‌ها و عراقی‌های زیادی شد مورد پیگرد قرار نگرفت. بنابراین نسبت به عراق ذهنی نباید بود.

آمریکایی‌ها به دنبال منافع شان هستند. قبل از حمله به عراق با رژیم مذاکره کردند و در قبال حمایت رژیم از حمله به عراق و ارائه همکاری‌های فنی و ... مجاهدین را بمباران کردند و ضمن آن که بخش‌هایی از اشرف و دیگر پایگاه‌های مجاهدین را با خاک یکسان کردند ده‌ها نفر از آنها در این حملات کشته شدند. در صورتی که آمریکایی‌ها به مجاهدین قول داده بودند که به مقرهای آنان حمله نخواهند کرد و مجاهدین مدعی بودند که مختصات پایگاه‌ها و مراکزشان را به آمریکایی‌ها داده و خود را در جنگ بیطرف معرفی کرده‌اند.

بعد از پایان جنگ منافع آمریکایی‌ها به سمت دیگری میل کرد. این بار از در همکاری با مجاهدین در آمدند. این را هم به خاطر مشکلاتی که با آن دست به گریبان بودند متوجه شدند وگرنه در ابتدا شمشیر را از رو برای مجاهدین بسته بودند. مجاهدین در ارتباط با فعالیت‌های رژیم در عراق اطلاعات دست اول خوبی می‌توانستند به آن‌ها ارائه دهند که جان آمریکایی‌ها را نجات می‌داد. در به وجود آوردن هسته‌های ضد بنیادگرایی در عراق که همسو با منافع آمریکایی‌ها بود می‌توانستند کمک کنند.

در این دوران با آن که مجاهدین از نظر آمریکایی‌ها بازداشتی و اسیر جنگی بودند اما با آن‌ها به عنوان اسیر جنگی برخورد نمی‌کردند که هیچ روابط نزدیک و حسنه، توأم با احترام و پایاپای هم داشتند. جالب است بدانید آن موقع در کمپ تیف که محل استقرار جانشینان مجاهدین بود آمریکایی‌ها پرچم اسیران جنگی را برافراشته بودند اما در خد قرارگاه اشرف چنین پرچمی برافراشته نشده بود.

در آینده هم باید دید که سمت و سوی منافع آمریکایی‌ها چگونه است. اما با توجه به پارامترهایی که هم اکنون در دست است و البته می‌تواند تغییر کند بعید است که آمریکایی‌ها بر

سر مجاهدین به طور کلی معامله کنند . در ضمن بایستی توجه داشت که نیروهای آمریکایی تا همین الان هم برای حفاظت از مجاهدین تلفاتی را متحمل شده‌اند. در آینده آمریکایی‌ها به خاطر منافع شان امکان دارد خیلی جاها حمایت لازم را به عمل نیاورند یا در مقابل اتفاقات واکنشی نشان ندهند. آمریکایی‌ها وقتی حفاظت اشرف و مجاهدین را به دولت عراق سپردند، یعنی خواهی نخواهی از خود سلب مسئولیت کرده و مقام ناظر را یافته‌اند هر اتفاقی بیفتد به گردن دولت عراق خواهند انداخت و نهایتاً یک اظهار تأسف و یا محکوم کردن آبکی در پی خواهد داشت . درست مثل قضیه صدام حسین . اول او را دستگیر کردند، بعد بازجویی کردند، مقدمات دادگاه را فراهم کردند، بعد صدام حسین را به دولت عراق تحویل دادند . وقتی که او را اعدام کردند تنها شیوه اعدام او را محکوم کردند و ... الان دیگر موضوع از یاد همه رفته است. دولت آمریکا بیشتر شاهد فعل و انفعالات خواهد بود و امکان ندارد به خاطر مجاهدین رو در روی عراق یا رژیم بایستد . آمریکایی‌ها آن جایی که منافعیشان اقتضا می‌کند حتی به خاطر جان سربازان خودشان هم رو در روی رژیم نایستادند . صدها نفرشان در لبنان کشته شدند . همین الان روزانه آمریکایی‌ها در عراق کشته می‌شوند . بارها اعلام کرده‌اند که دست رژیم در آن است اما هیچ اقدامی انجام نداده‌اند . شما فکر می‌کنید برای آن‌ها خون مجاهدین از خون سرباز آمریکایی رنگین تر است؟ انتظار دارید آمریکایی‌هایی که در قبال کشته شدن سربازان خودشان سکوت می‌کنند در قبال کشته شدن مجاهدین کاری انجام ده‌ند؟ تاکنون بیش از 5 هزار آمریکایی بعد از سقوط صدام حسین کشته شدند . بسیاری از آن‌ها در اثر توطئه‌های رژیم جان خود را از دست دادند . همه مجاهدین 3500 نفر هستند. می‌دانید آمریکا برای کشته شدن یک سرباز آمریکایی در مقابل افکار عمومی آمریکا بایستی جواب دهد.

چه چیزی باعث حفظ جان مجاهدین تا کنون شده است؟ حضور آنان در عراق را چگونه می‌بینید؟

زنده ماندن مجاهدین تا به حال در عراق و تضمین نسبی جان آن‌ها تا این مرحله به معجزه بیشتر شبیه است . به عوامل اداره کننده عراق از مقتدا صدر تا جلال طالبانی نگاه کنید متوجه منظورم خواهید شد . یک عامل هشتیاری مجاهدین و مانورهای ماهرانه ی آن‌ها بوده است . از طرف دیگر اگر جان مجاهدین تا کنون حفظ شده است به خاطر حمایت و حضور آمریکایی‌ها بوده است و گرنه پس از سقوط صدام حسین نیروهای عراقی به بیرحمانه ترین شکل آن‌ها را کشته و زندانی می‌کردند و مجاهدین درگیر یک جنگ فرسایشی بی نتیجه و طاقت فرسا می‌شدند. نه امکان رفتن به ایران را داشتند و نه امکان ماندن و جنگیدن با نیروهای عراقی را . همه ما می‌دانیم کردهای یه کتی در دوران صدام حسین تعدادی از مجاهدین را کشتند . یکی از آنها صمد امامقلی یکی از زندانیان سیاسی آزاده شده بود که مثله اش کردند . زخم‌های زیادی هم بین مجاهدین و کردها از دوران جنگ اول خلیج باقی مانده است که می‌توانست موجبات انتقام‌گیری را فراهم کند کما این که در روزهای اول سقوط دولت عراق نیز کردها تعدادی از مجاهدین را با بیرحمی کشتند . یکی از زخمی‌شدگان که معجزه آسا نجات یافت از دوستان من است . امروز رئیس جمهور عراق جلال طالبانی رهبر یه کتی است.

رژیم نفوذ زیادی در دستگاه امنیتی و وزارت کشور عراق دارد . نیروهای سپاه بدر و مجلس اعلا دست بالا را در عراق و نیروهای سرکوبگر آن دارند، آن‌ها به خون مجاهدین تشنه‌اند. اگر مجاهدین تاکنون از شر مزاحمت های این نیروها مصون مانده‌اند به خاطر حمایت آمریکایی‌هاست.

از این جا به بعد حضور فعال مجاهدین در عراق هم نمی‌تواند تداوم داشته باشد . تلاش آن‌ها برای زیستن در شکاف‌ها به پایان خود نزدیک شده است و دیر یا زود خود را نشان می‌دهد. عراق حتی کنوانسیون پناهندگان سازمان ملل را نیز امضاء نکرده است . به نظر من احتمال شناسایی پناهندگی مجاهدین از سوی عراق هم کم است چه برسد به تحمل چیزی به نام «ارتش آزادیبخش» و یا تبلیغ روی آن . پافشاری مجاهدین روی حفظ اشکال مثل حفظ لباس نظامی و ... هم می‌تواند اصطکاک به وجود آورد. بایستی توجه داشت که آستانه تحمل عراقی‌ها مانند آمریکایی‌ها نیست. آنها به سمت تنگ‌تر کردن حلقه محاصره اشرف پیش خواهند رفت . بماند که نیروی قدس و سپاه بدر نیز مثل سرباز آمریکایی که هیچ خصومت شخصی با مجاهدین ندارد نیستند. آنها به خون مجاهدین تشنه‌اند.

آمریکایی‌ها در دوران پیش از ژانویه 2009 برای اداره امنیت عراق و مبارزه با گروه‌های بنیادگرا و مقابله با توطئه‌های رژیم به کمک مجاهدین نیاز جدی و مبرم داشتند . در گزارش‌هایشان نیز به امر بارها اشاره می‌کردند. بعد از ژانویه 2009 که حفاظت شهرها به نیروهای عراقی سپرده

شده دیگر آمریکایی ها نیاز چندانی به مجاهدین نخواهند داشت چرا که ماموریت شان متفاوت از قبل شده است.

سیاست از این ستون به آن ستون فرج است و یا تعویق چندماهه و یا حتی چندساله نمی تواند کارساز باشد. به هر دلیلی صاحبخانه به هر دلیلی صاحبخانه یا دست به دست شدن قدرت هم نیست. شیعیان نزدیک به رژیم به لحاظ عددی اکثریت را دارند. هر دولتی هم که در عراق سر کار بیاید به مجاهدین اجازه نخواهد داد از خاک عراق با رژیم مبارزه کنند.

عراقی ها چه سیاستی را پیش خواهند برد، این سیاست چه تفاوتی با سیاست آمریکایی ها خواهد داشت، مطلوب آمریکایی ها چیست؟

مطمئناً عراق برای مجاهدین امن نیست و دولت عراق و به ویژه مخالفین مجاهدین در هفته ها و ماه های آینده فشارهای گوناگونی را علیه آن ها سازمان خواهند داد. هشدارهای مسعود رجوی هم به همین خاطر است. پیامی از او که چند روز پیش در هفتم بهمن ماه ۸۷ به مناسبت بیرون آوردن مجاهدین از لیست تروریستی منتشر شد حاکی از اشراف مجاهدین به همین مسئله است. مجاهدین بهتر از هر کس به خطرات ماندنشان در عراق و تهدیدات مربوطه واقفند. این که چرا اصرار دارند بمانند را بایستی از خودشان پرسید.

عراق می خواهد هم به خواست رژیم تن دهد و هم به ظاهر به قوانین بین المللی احترام بگذارد برای همین از طریق فشار روی مجاهدین و مستأصل کردن آن ها پیش خواهند رفت. بدون شک عراق در جهت اعمال حاکمیت اش بر اشراف پیش خواهد رفت. هیچ دولتی نمی پذیرد که در گوشه ای از قلمرواش حاکمیت نداشته باشد و یا در آن چند و چون بیاورد. در اروپا هم کسی چنین اجازه ای نمی دهد. من و شما هم بودیم چنین اجازه ای به کسی نمی دادیم. تفسیر دولت عراق و دولت آمریکا و جامعه بین الملل از کنوانسیون ژنو متفاوت است. تازه بماند که آمریکایی ها اصولاً سیاست آسان بگیر یا take it easy را دنبال می کنند. این فرهنگ و منش آمریکایی است. برای همین حتی اگر منافعشان را هم در نظر نگیریم، بر خیلی از فعالیت های مجاهدین مادامی که در تضاد با منافعشان نبود، چشم می بستند. مجاهدین تقریباً دستشان باز بود.

با آن که ارتش آزادیبخش از نظر آمریکایی ها منحل شده بود، اما اجازه داشتند، لباس نظامی به تن کنند و رژه بروند و مارش نظامی بنوازند به سادگی در عراق با اسکورت نیروهای آمریکایی تردد کنند اما مطمئناً دولت عراق نسبت به این گونه اعمال واکنش نشان خواهد داد تا نوستالوژی ارتش را هم از آن ها بگیرد. مطمئناً تحرکاتشان را محدود و یا ناممکن خواهد ساخت و آن ها حکم زندانی در اشراف را خواهند یافت.

از سوی دیگر آن ها ممکن است اشراف را تعطیل کنند و ساکنان آن را در عراق به عنوان پناهنده تقسیم کنند و یا تحت الحفظ نگاه دارند. نباید گذاشت کار به آن جاها بکشد. در هیچ کجای دنیا مرسوم نیست که یک سازمان و یا گروه را به صفت جمعی به عنوان پناهنده بشناسند به ویژه که آن سازمان مخالف دولت حاکم هم باشد و بر علیه مسئولان آن دولت هم موضع گیری کند! بلکه افراد را به صورت فردی و با درخواست فردی به عنوان پناهنده می شناسند.

اگر یادتان باشد دولت فرانسه در دوران میتران در همین اروپا وقتی معاملاتش با رژیم جوش خورد و دو طرف به توافقاتی دست یافتند فشار را بر مسعود رجوی و مجاهدین افزایش دادند و آن ها را مجبور به ترک فرانسه کردند. مسعود رجوی آن موقع تأکید داشت که از او خواسته اند که فعالیت سیاسی نکند و به کنار رود سن نشین تبدیل شود (نقل به مضمون). چگونه انتظار دارید فرانسه مهد دمکراسی و ... در اروپا به این راحتی عمل کند و دولت عراق مشابه اش را انجام ندهد؟ هر وقت معامله رژیم با غرب جوش خورد فشار روی مجاهدین را افزایش دادند. چه در دوران میتران و شیراک، چه در دوران شیراک و ۱۷ ژوئن و چه در انگلستان و آلمان و ایتالیا و کانادا و استرالیا... ایده آل آمریکایی ها و غرب انحلال مجاهدین و راحت شدن از «شر» آنهاست. غرب و آمریکا احتمالاً می خواهند آهسته آهسته مجاهدین را آنقدر تحت فشار بگذارند تا افراد مستأصل شده و تنها یک راه را پیش روی خود ببینند؛ آنها رفتن به ایران و دامان رژیم است. آنها تلاش می کنند مجاهدین را تا آن جا که ممکن است تضعیف کنند. به نظر من در این رابطه توافق کلی بین اروپا و آمریکاست.

البته می دانید که مجاهدین انتخاب های چندانی هم ندارند. این طور نیست که همه ی راه ها رو به آن ها باز باشد و آن ها صرفاً بر حضور در اشراف و عراق پافشاری کنند. طی ۶ سال گذشته ارگان های بین المللی و یا کشورهای اروپایی حتی تسهیلات لازم برای انتقال بیماران مجاهد به خارج از عراق را نیز فراهم نکرده اند.

این را هم در نظر داشته باشید که یک نیروی سیاسی به خصوص در شرایط خطیری که مجاهدین قرار دارند خیلی وقت‌ها خواسته‌هایش را علنی مطرح نمی‌کند. آن‌ها نمی‌خواهند پیام ضعیفی از آن‌ها مشاهده شود. البته این را هم کتمان نمی‌کنم که مجاهدین در طول سال‌های گذشته تلاش جدی هم برای خروج از عراق به خرج دادند و گرنه صورت مسئله به شکل کنونی نبود.

همانطور که گفتید در خیلی جاها آمریکایی‌ها هم به مجاهدین نیاز داشتند و چه بسا این موضوع ادامه پیدا کند.

البته توضیحات من مغایر با ذهنیت اولیه مجاهدین و یا تبلیغات درونی و تمایل آن‌هاست. مجاهدین در ابتدا در بعضی موارد خوش بینی‌های زیادی داشتند و حتی در نشست‌های اشرف هم مطرح می‌شد که آمریکایی‌ها به خاطر دخالت لجام‌گسیخته رژیم در عراق مجبور می‌شوند راه را برای ما باز کنند و چنین و چنان کنند. اما گذشت زمان نشان داد که مجاهدین در این موارد ذهنی و کلیشه‌ای برخورد می‌کردند و تحلیل‌هایشان مبتنی بر تمایلاتشان است تا واقعیت. و این برای یک نیروی سیاسی آفت است که دنیا و تحولات پیرامونش را بر اساس تمایلاتش تحلیل کند. مجاهدین در مورد پایداری ارتش عراق و مقاومت در مقابل نیروهای آمریکایی هم ذهنی بودند. تصویری که آنها از ارتش عراق و میلیشای مردمی داشتند واقعی نبود. درست است که رژیم در عراق توطئه می‌کند، بسیاری از آمریکایی‌ها با بمب‌های کنار جاده‌ای رژیم کشته شدند، اما این دلیلی نمی‌شود که آن‌ها به مجاهدین روی آورند و راه آن‌ها را باز کنند. آمریکا فقط اجازه می‌دهد که مجاهدین در محدوده‌ای که منافع آن‌ها را تأمین می‌کند نفس بکشند و تحرک داشته باشند و نه بیشتر. از اینها گذشته امپریالیسم را که به این سادگی‌ها نمی‌شود گول زد. الان هم که دیگر شرایط اساساً فرق کرده است چرا که به لحاظ حقوقی دوران اشغال عراق به پایان رسیده است و دولت قانونی که با نظارت نهادهای بین‌المللی انتخاب شده بر سر کار است. البته این احتمال هم هست تا زمانی که مذاکرات ۵ بعلاوه ۱ و آمریکا با رژیم به سرانجام نرسد وضعیت مجاهدین هم در عراق پا در هوا بماند. چرا که در این صورت غربی‌ها ممکن است مایل باشند از آنها به عنوان اهرم فشار در مذاکرات استفاده کنند. اما در این میان کسی که ضرر می‌کند مجاهدین است چون زمان را از دست می‌دهند.

اطلاعیه دیماه (۲۸ دسامبر ۲۰۰۸) سفارت آمریکا در بغداد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مورد جدیدی در اطلاعیه سفارت آمریکا به لحاظ محتوایی نیست تنها بر تعهدات قبلی تأکید کرده‌اند. اگر موضوع را کم کردن یا دور کردن موقت خطرات احتمالی در مورد جان اعضای مجاهدین خلق و ساکنان اشرف و یا تضمین انتقال آن‌ها به یک مکان امن در نظر بگیریم، موفقیت خوبی حاصل شده است و توطئه‌های رژیم تا اینجای کار در ارتباط با جان ساکنان اشرف کم اثر شده است که جای خوشحالی دارد. البته کارکرد این اطلاعیه و اطلاعیه‌های مشابه هم محدود است. چون از نیمه سال جاری مسیحی آمریکایی‌ها از شهرهای عراق بیرون آمده و کنترل همه چیز به دست عراقی‌ها خواهد افتاد. آن وقت دیگر بعید است تضمین سفارت آمریکا و یا اعلامیه‌هایی از این دست کارساز باشد. باز هم تأکید می‌کنم آن چه در عراق بعد از سقوط صدام حسین مجاهدین تا به حال به دست آورده‌اند موفقیت است. چرا که آن‌ها از موقعیت یک نیروی تروریستی که هدف مشروعی برای حمله بود به افراد دارای موقعیت حفاظت شده و مشمول کنوانسیون 4 ژنو تبدیل شده‌اند که حفظ امنیت شان نیز با آمریکایی‌هاست و از این جنبه یک پیروزی است که در اثر مانورهای ماهرانه مجاهدین امکانپذیر شد. توجه کنید مجاهدین قبل از استاتو موقعیت اسیران جنگی و یا «دیگر بازداشتی‌ها» را داشتند. تبدیل آن به «افراد حفاظت شده» پیروزی است. اما از جنبه استراتژی مبارزاتی این اطلاعیه و فعل و انفعالات مربوطه، پیروزی نیست.

اگر موضوع را از زوایه تداوم حیات ارتش آزادی بخش به عنوان «بازوی پرافتخار خلق»، «جنگ آزادی بخش نوین» ارزیابی کنیم، اطلاعیه سفارت آمریکا حاکی از موفقیتی نیست و این اطلاعیه تأکید دوباره غیرمستقیمی است بر انحلال ارتش آزادیبخش، و در صورت امکان حرکت در جهت انتقال نیروهای آن به خارج از عراق.

چرا می‌گویید تأکید دوباره، مگر قبلاً هم چنین چیزی بوده؟

بله. از روزی که عراق به تصرف نیروهای آمریکایی و ائتلاف درآمد و به ویژه پس از خلع سلاح مجاهدین و نیروهای ارتش آزادیبخش این واقعیت آشکار شده بود. توجه داشته باشید نیروهای آمریکایی پس از خلع سلاح نیروهای ارتش آزادی بخش از تک تک نیروها در عراق التزام گرفتند و نه از فرماندهی ارتش آزادیبخش یا مجاهدین. از نظر آن‌ها ارتش منحل شده بود و افراد تک تک مسئول اعمال خود بودند. به این ترتیب آن‌ها اعلام می‌کردند که سلسله مراتب و فرماندهی نزد آن‌ها دارای مشروعیت حقوقی نیست.

اعطای وضعیت و موقعیت پناهندگی و برخوردار شدن از کنوانسیون ژنو نیز در همین راستا بود. استاتوی پناهندگی و کنوانسیون چهارم ژنو یعنی پذیرش این افراد به عنوان «افراد غیرنظامی»، خود مجاهدین هم به لحاظ حقوقی این مسئله را پذیرفت. ه‌اند و برای همین می‌گویند «شهر اشرف» و نه «قرارگاه اشرف». نیروهای آمریکایی هم می‌گویند کمپ اشرف. منظورشان از «کمپ» هم «کمپ پناهندگان» است. برای همین به فرمانده قرارگاه اشرف می‌گویند شهردار اشرف. عنوان نظامی برای هیچ کسی وجود ندارد.

آمریکایی‌ها در نگارش متون حقوقی وارد هستند. آنها برای نوشتن یک جمله از ده‌ها کارشناس و حقوقدان استفاده می‌کنند. این طور نیست که بی‌گدار به آب بزنند. یک سال طول کشید تا مجاهدین را مشمول کنوانسیون 4 ژنو قرار دادند.

نظارت بر کنوانسیون چهار ژنو بر عهده کمیته بین المللی صلیب سرخ گذاشته شده است که بازهم مسئول حفاظت از جان غیرنظامیان است. البته این درست است که آمریکایی‌ها در تمام این مدت برای تأمین منوباتشان و یا پیش برد خطشان با فرماندهان ارتش آزادی بخش و یا مجاهدین نشست و برخاست و گفتگو می‌کردند و ظاهراً به خاطر منافعتشان روابط حسنه‌ای هم با مجاهدین برقرار می‌کردند اما به موقع تنظیم سند حواسشان جمع است. بیخودی مدرک دست کسی نمی‌دهند که بعداً بتواند از آن استفاده کند و یا به آن استناد کند. برای همین مجموعه را به رسمیت نمی‌شناسند.

این را هم اضافه کنم این کار که دوران رامسفلد انجام گرفت موفقیت بزرگی برای مجاهدین بود و بهترین حالت ممکن را برای آنها به وجود آورد. چرا که می‌توانستند مجاهدین را مشمول کنوانسیون‌های اول تا سوم ژنو کنند. می‌توانستند آنها را رزمنده و اسیر جنگی محسوب کنند و نه غیرنظامی. آنها رزمنده غیرقانونی. می‌توانستند آنها را محاکمه کنند. ریش و قیچی دست آنها بود. کسی به کسی هم نبود. من شقوق مختلف را نام می‌برم تا اهمیت موقعیت کنونی مجاهدین و نقش استاتو را برجسته کنم. خطرات زیادی مجاهدین را تهدید می‌کرد و هیچ افق روشنی هم نبود. امکان هر اتفاقی بود. کنوانسیون 4 ژنو که شصت سال از تصویب آن می‌گذرد بهترین حالت ممکن بود. موفقیت بزرگی برای مجاهدین بود. توجه داشته باشید دولت جورج بوش هنگام حمله به عراق مشخصاً اعلام کرد که در جنگ با ترور خود را ملزم به رعایت کنوانسیون‌های ژنو نمی‌داند.

طبق قوانین بین‌المللی بر اساس کنوانسیون 4 ژنو مجاهدین سه راه پیش رو دارند. این سه راه هم موضوع تعیین تکلیف آنهاست و نه اجازه فعالیت و یا مبارزه با رژیم. ۱- بازگشت داوطلبانه به ایران و سرزمینی که تابعیت آن را دارند. ۲- در سرزمینی که به سر می‌برند جای داده شوند. ۳- به کشور ثالث فرستاده شوند. البته در همه حالات بایستی جان و امنیت نیروهایی که در اشرف هستند تأمین شود و خطری حیات آنها را تهدید نکند. یعنی موضوع ارتش و ... منتفی است صحبت بر سر محل استقرار آنهاست.

سخنگوی مجاهدین در اسلو چند روز پیش (اسفند ۸۷) بعد از موضع‌گیری برهم‌صالح، معاون نخست‌وزیر عراق که اعلام کرد مجاهدین را افراد «حفاظت شده» می‌شناسند و اضافه کرد «ما نمی‌خواهیم که این سازمان در عراق فعالیت کند تا باعث بد شدن رابطه ما با ایران گردد». «صراحتاً گفت: «مجاهدین مستقر در عراق دنبال امضای قرارداد آتش بس و موافقتنامه گردآوری تسلیحات با نیروهای ائتلاف، اعلام کردند که در هیچ کشوری بطور غیرقانونی مسلح نخواهند شد و از قوانین عراق و قطعنامه‌های ذریب ملل متحد تا زمانیکه در عراق حضور داشته باشند، تبعیت خواهند کرد.»

<http://www.hambastegimeli.com/node/40044>

بنابر این حتا به تأکید خود مجاهدین هم چیزی به عنوان ارتش وجود ندارد و تضمین می‌دهند تا زمانی که در عراق هستند موضوع مسلح شدن غیرقانونی را دنبال نکنند و از قوانین عراق تبعیت کنند.

بنابر این تکلیف ارتش آزادی بخش و جنگ آزادیبخش نوین چه می‌شود؟

به نظر من از منظر سیاسی در اولین روزهای پایان جنگ و سقوط صدام حسین دوران حضور ارتش آزادیبخش در عراق به پایان رسیده بود. این قبل از آن بود که رزمندگان ارتش آزادی بخش به عنوان افراد غیرنظامی مشمول کنوانسیون ژنو شوند. خروج مسعود رجوی از عراق از منظر سیاسی اع لام همین موضوع بود. ارتش رسمی به ویژه از نوع «ارتش آزادیبخش» با حضور فرمانده در کنارش معنی پیدا می کند. مسعود رجوی سالها پیش و به ویژه در جنگ خلیج اول در قبال اصرار مشاورانش مبنی بر ترک عراق، به درستی تأکید می کرد خروج او از عراق به هر دلیل یعنی قبول شکست خط تشکیل ارتش آزادی بخش و یا به پایان رسیدن دوره آن است. این را در نظر داشته باشید که قبل از سقوط عراق با چشم اندازی که مجاهدین می دیدند مریم رجوی و مهوش سپهری را که از وی به عنوان «سپهسالار» ارتش آزادیبخش نام می بردند خارج کردند. پیام سیاسی خروج مسعود رجوی از عراق در ابتدای اشغال این کشور توسط نیروهای ائتلاف، چه بخواهیم چه نخواهیم به منزله‌ی پایان یک دوره و آغاز یک دوره جدید است. به نظر من در آینده نزدیک سیاست مجاهدین بدون آن که اعلام رسمی کنند تغییر خواهد کرد. این تغییرات شروع شده است. چاره‌ای غیر از این ندارند. به نظر من مسعود رجوی به دنبال ایجاد شرایط جدیدی برای حیات مجاهدین است. او با خروج از عراق در عمل انحلال ارتش آزادیبخش را پذیرفته است. در هیچ یک از اسناد بین المللی هم حرفی از ارتش آزادیبخش نیست. به نظر می رسد او به دنبال این است که در شرایط مقتضی این موضوع را بیرونی کند.

به لحاظ نظامی از زمانی که آنها را خلع سلاح کردند و یک فشنگ هم در اشرف باقی نماند یعنی ارتش منحل شده است. ارتش بی سلاح در هیچ جای دنیا وجود ندارد. شعار «مجاهد بی سلاح خطرناکتر از مجاهد با سلاح است» با تئوری ارتش آزادی بخش و جنگ آزادیبخش نوین نمی‌خواند. از وقتی هم که قرارگاه اشرف به شهر اشرف و فرمانده آن به شهردار تبدیل شد و رزمندگان به جای سلاح، آلات موسیقی به دست گرفتند و یا به هیأت دانشجو در آمدند این تغییر پذیرفته شد. سردادن شعار «رفراندم، رفراندم، این است شعار مردم» هم دره مین راستا بود. از وقتی مجاهدین تک به تک التزام دادند و کتباً نوشتند که به شکل غیرقانونی و بدون اجازه مسلح نمی شوند یعنی دیگر ارتشی وجود ندارد. امکان بازگشت فرمانده ارتش آزادیبخش به عراق هم نیست مگر این که این رژیم عراق بالکل تغییر کند و شرایط به قبل از طرده سپتامبر برگردد! از این‌ها گذشته یادم هست چند سال پیش در دیدار با یکی از مسئولان صلیب سرخ سوئد از عراق، مسئولان مجاهدین مطرح کرده بودند که در صدد خارج کردن هزار زن مجاهد از اشرف هستند.

از لحاظ حقوقی هم از وقتی رزمندگان ارتش مشمول کنوانسیون 4 ژنو شدند یعنی غیرنظامی شناخته شدند و ارتش منحل شده است.

مگر مسعود رجوی عراق را ترک کرده است؟ شایعاتی هم بود که وی کشته شده است. در صورت پاسخ مثبت آیا عراقی‌ها و آمریکایی‌ها و رژیم از کشوری که او در آن زندگی می‌کند مطلع هستند؟

البته رژیم چنین شایعاتی را منتشر می کرد تا واکنش مجاهدین را برانگیزاند و از طرفی آرزوهایش را مطرح می‌کرد. اما دنیای واقعیات چیزی فراتر از خواسته‌های افراد است.

بر کسانی که از نزدیک تحولات سیاسی منطقه را پیگیری می کردند خروج مسعود رجوی از عراق در روزهای اول سقوط صدام حسین امری روشن بود اما علیرضا جعفرزاده نماینده سابق شورای ملی مقاومت و مجاهدین در آمریکا نیز در مصاحبه با صدای آمریکا رسماً این موضوع را تأیید کرد. بنابر این تردیدی در عدم حضور مسعود رجوی در عراق نیست. البته قبلاً هم آمریکایی‌ها تلویحاً اعلام کرده بودند که مسعود رجوی در عراق نیست و مزگان پارسایی نیز با «کد» آوردن از مقامات آمریکایی روی آن تأکید کرده بود. تازه اگر یادتان باشد مسعود رجوی در پیام‌هایش به ساکنان اشرف بارها تأکید کرده بود که مزگان پارسایی ما به ازای و جانشین او و مریم رجوی در اشرف است. در حکم دادگاه انگلیس هم تلویحاً آمده است که مسعود رجوی در عراق نیست. پخش پیام تلفنی او برای مجاهدین ساکن اشرف که چند روز پیش (بهمین ۸۷) در بروکسل پخش شد هم دال بر همین موضوع است. من اطلاع مستقیمی از محل زندگی او ندارم. کسی هم نبودم و نیستم که به چنین اطلاعاتی دسترسی داشته باشم. اما از فوه تحلیل لاف‌لر برخوردار هستم. طبیعی است که آمریکایی‌ها و عراقی و از طریق آن‌ها رژیم از محل زندگی مسعود رجوی مطلع باشند. او وقتی چند روز پیش از طریق تلفن با مجاهدین مستقر در اشرف صحبت می کند یعنی آمریکایی‌ها و عراقی‌ها می‌دانند او کجاست. امکان ندارد ارتباط تلفنی با اشرف بدون اطلاع از محل تماس وصل شود. به سادگی می‌توان آن را قطع کرد. ردیابی

تماس تلفنی طولانی مدت در دوران رشد تکنولوژی کار ساده ای است. آواکس‌ها و ماهواره‌ها و شنود جاسوسی آمریکا در منطقه قوی ترین در نوع خود هستند. آنها روی هر تماس ساده ای حساس هستند. حتی لغات حساسیت برانگیز را ضبط و ردیابی می کنند. اگر یادتان باشد روس‌ها محل استقرار جوهر دادایف رهبر چین ها را از یک تماس تلفن دستی او به دست آوردند و بلافاصله او را هدف موشک قرار دادند و کشتند.

یعنی با این اوصاف دیگر ما به شرایط قبل باز نمی گردیم و نمی توانیم شاهد عملیات دوباره ارتش آزادیبخش باشیم؟

به نظر من دیگر شانسی برای این شیوه از مبارزه باقی نمانده است. امروز بحث بر سر ارتش آزادیبخش نیست. بحث بر سر محل اسکان مجاهدین به عنوان شهروندان غیرنظامی است. اساساً پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش بس، فلسفه‌ی اتخاذ چنین شیوه‌ای از مبارزه آن‌هم در عراق زیر سؤال رفته بود. مجاهدین در ۲۰ سال گذشته تلاش کردند بر خلاف مسیر آب حرکت کنند و از روزه‌ها به نفع خود و به منظور پیشبرد خطی که درست می دانستند استفاده کنند که جواب نداد و عاقبت واقعیت به آن‌ها تحمیل شد.

مجاهدین برای تشکیل ارتش به عراق که بدترین گزینه بود، رفتند؛ چون در جای دیگری امکان تشکیل آن نبود. این عزیمت را نیز کوتاه مدت (۲-۳ ساله) می‌دیدند و تأکید می کردند که اگر حضور آن‌ها در عراق طولانی مدت شود به ضد خود تبدیل خواهد شد. متأسفانه پیش بینی مجاهدین درست از آب در آمد و رژیم در بیست سال گذشته و به ویژه پس از پذیرش قطعنامه توانست از حضور آن‌ها در عراق برای سیاه نمایی چهره‌ی مجاهدین استفاده کند. این حضور در عراق و تبلیغات منفی رژیم تأثیرات منفی جدی بر روی مردم در ارتباط با مجاهدین داشت و دارد. مجاهدین هم به خاطر حضور در عراق هیچ گاه به طور جدی نه می‌توانستند و نه خواستند که در ارتباط با حضورشان در عراق برای مردم روشنگری کنند و از تأثیرات منفی تبلیغات رژیم بکاهند. البته چنین کاری هم سخت و دشوار و گاه امکان ناپذیر بود.

معلوم است مراودات سیاسی و اقتصادی و تعهدات بین المللی دولت‌هایی که در حالت جنگ با رژیم نبودند اجازه تشکیل ارتش در خاکشان را نمی داد. پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و شروع مذاکرات بین دو کشور همین شرایط برای عراق هم پیش آمد. عراق مجبور بود دست به ع صا راه برود.

با وجود آتش بس بین رژیم و دولت عراق دیگر امکان عملیات منظم بر علیه رژیم از بین رفته بود. مجاهدین علیرغم این که فرماندهانشان بارها آمادگی و توان رزمی خود برای سرنگونی رژیم را اعلام می کردند خود بهتر می دانستند که در شرایطی که موجود بود با 4000 نیرو توان نظامی این کار را هم نداشتند. اصلاً این که ارتش آزادیبخشی دو دهه منتظر بنشیند تا در یک روز فرضی حمله ای برای سرنگونی یک رژیم انجام دهد ذهنی است. عراق هم به خاطر آتش بس و الزامات آن اجازه چنین کاری را نمی داد. اگر می‌داد هم محدود و به شکل عملیات ایزدایی بود نه عملیات موثر و پیگیر و دامنه دار. نه اجازه آزادسازی شهر یا حمله وسیع و گسترده.

عملیات‌های چریک شهری مجاهدین در دوران خاتمی نیز طبق ارزیابی قبلی مجاهدین به نوعی بازگشت به عقب و نافی جنگ آزادیبخش نوین بود ولی توضیحی در مورد آن داده نشد.

برابر این نظر شما این است که بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بایستی خط جدیدی دنبال می‌شد؟

بله. شرایط پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی رژیم به کلی عوض شد. بایستی همان موقع واقعیت پذیرفته می‌شد و طرحی نو با توجه به شرایط جدید در منطقه در انداخته می شد. ارتش آزادی بخش در شرایطی به وجود آمده بود که جنگی در مرزهای ایران جریان داشت. از وضعیت اقتصادی فاجعه‌بار که بگذریم مردم خسته از جنگ و بی حاصلی آن چشم امید به نیرویی داشتند که به جنگ پایان دهد، سربازان عمر و آتیه خود را تلف شده می دیدند، نیروهای رژیم درگیر جنگی فرساینده و بدون آینده بودند. در این شرایط ارتش آزادیبخش با اقبال روبرو بود. شعار صلح و پایان جنگ را می داد. برای همین چه به لحاظ نیرو و چه عملیات رو به گسترش بود. اما پس از پذیرش قطعنامه از سوی خمینی شرایط درست بر عکس شد. شرایط در فردای پذیرش قطعنامه از سوی خمینی با روز قبل آن یکسان نبود. بدون شروع دوباره جنگ تازه ای در منطقه، زمینه برای فعالیت ارتش آزادیبخش به وجود نمی آمد و نمی آید. برای همین مجاهدین از صلح خاکستری صحبت می‌کردند و تابلوی اصلی که رسم می کردند، شروع جنگی دوباره تحت عنوان

«صدور بحران و تروریسم» از سوی رژیم بود. این تابلو خواسته و تمایل مجاهدین بود و در واقعیت‌های سیاسی ایران و منطقه جایی نداشت. این امکان پس از اشغال کویت و جنگ خلیج اول برای همیشه از بین رفت. دعوا و جنگ همیشه دو طرف دارد. مجاهدین این واقعیت را در نظر نمی‌گرفتند. چرا که مشخص بود دولت عراق دیگر توان درگیر شدن در جنگی تازه را ندارد و در مقابل زیاده‌طلبی‌های رژیم کرنش خواهد کرد. رژیم هرچه توطئه می‌کرد هم عراق امکان پاسخگویی نداشت. بارها پایگاه‌های مجاهدین را با بمب و موشک و بمباران سنگین هوایی هدف حمله قرار داد اما عراق هیچ واکنشی نشان داد. چرا که نمی‌توانست چنین کاری کند. عراق در بحران بود. تعادل قوا در منطقه و در سطح بین‌المللی به نفع رژیم و ضرر عراق بود. شرایط درست بر عکس دوران جنگ هشت ساله بود. عراق نمی‌توانست شرایط جنگی را در حالی که در تحریم کامل سیاسی و اقتصادی کشورهای عربی و آمریکایی و اروپایی بود تحمل کند. عراق روز روزه با آن همه حمایت منطقه‌ای و عربی و بین‌المللی از سال ۶۱ خواهان جنگ نبود، چگونه امکان داشت در شرایط جدید تن به جنگی دوباره با رژیم دهد؟

صدام حسین سر حمله به کویت هم گول آمریکایی‌ها را خورد و با دست خود گور خود را کند. فکر کرد یک شب تا صبح به پیک نیک می‌رود. حساب بقیه‌اش را نکرده بود. بخش عظیم هزینه‌های جنگ هشت ساله را کشورهای شورای همکاری خلیج می‌پرداختند که بعد از جنگ کویت به دشمن عراق تبدیل شده بودند.

شمال و جنوب این کشور منطقه‌ی پرواز ممنوع بود و عراق حاکمیتی بر آن نداشت. دولت عراق به سختی ابتدایی‌ترین مایحتاج مردم را تهیه می‌کرد. برخلاف دوران جنگ هشت ساله کشور با قطعی روبرو بود.

معلوم بود در شرایط جدید عراق از وجود مجاهدین به عنوان برگ برنده در مذاکرات و یا تنظیم رابطه با رژیم جمهوری اسلامی استفاده می‌کرد. کاری که آمریکایی‌ها نیز در ۶ سال گذشته کردند.

اگر تا روز سقوط صدام کورسوی امیدی بود، بعد از آن دیگر امیدی به کارا بودن این شیوه از مبارزه نبود. چرا که مجاهدین علاوه بر این که خلع سلاح شده بودند تعهد داده بودند که دیگر بدون اجازه مسلح نیز نشوند. این که روزی آمریکایی‌ها دوباره اجازه حمل سلاح به مجاهدین بدهند و مجاهدین پس از پشت سر گذاشتن موانع دولت‌های شیعه عراق و اقلیم کردستان که هر دو از روابط نزدیکی با جمهوری اسلامی برخوردارند خود را به مرزهای بین‌المللی برسانند و از آن‌جا با نیروهای باقی‌مانده به نیروهای تا دندان مسلح رژیم حمله کنند و از قضا پیروز هم بشوند تقریباً یک رویای کودکانه و فانتزی است که در عالم واقع جایی ندارد.

یعنی بدون وجود یک جنگ در مرزهای غربی امکان حرکت ارتش آزادی بخش نبود و نیست؟

دقیقاً همینطور است. نه تنها امکان حرکت ارتش نیست، بلکه به فرض هم که عملیات کنند، امکان موفقیتی برای آن نیست. برای همین هم مجاهدین همیشه یک تابلو جنگ و یا صدور بحران که منتهی به جنگ شود را در نظر می‌گرفتند.

بدون وجود یک جنگ در مرزها غربی ایران، ارتش آزادیبخش با سه هزار و پانصد نیرو آن هم غالباً با سن‌های بالای چهل سال چه کاری می‌تواند بکند؟ نیروی بالای چهل سال و پنجاه سال که رزمنده و عملیاتی نیست. در ارتش‌های کلاسیک هم نیروی رزمنده ۲۰ تا ۲۵ سال است. بقیه نیروی ستادی هستند. خود مجاهدین بهتر از هر کسی به غیرکارآمد بودن این شیوه بدون وجود جنگ در منطقه و تضعیف رژیم و استیصال مردم و ... اشراف دارند. برای همین تا زمانی که صدام حسین در قدرت بود و آن‌ها به مراتب جوان‌تر بودند با وجود آن که دائماً فاز و مرحله سرنگونی اعلام می‌کردند و ساعت سین و حمله را وعده می‌دادند و فرماندهان ارتش اعلام آمادگی برای انجام عملیات سرنگونی می‌کردند، عملیاتی نکرده و از مرز نگذشتند. بعضی وقت‌ها مثل دوران مرگ خمینی هم مدعی بودند که می‌خواستیم حمله کنیم اما صدام حسین اجازه نداد! اگر چنین حرفی را بپذیریم آیا مجاهدین این بار توقع دارند نوری المالکی یا دولت او و یا دولت بعدی او چنین اجازه‌ای دهند؟ حالا که محصور در اشرف هستند و تهیه سلاح سبک و مهمات هم برای سه هزار و پانصد نفر تقریباً غیرممکن است، مطمئناً به این موضوع فکر هم نمی‌کنند، البته این توضیحات نافی این نیست که من همچنان معتقدم اگر قرار باشد این رژیم تغییر کند به صورت قهرآمیز خواهد رفت و «اصلاحات» و «اضمحلال» حداقل در کوتاه مدت در چشم انداز نیست. این رژیم اجازه تغییر از طریق صندوق رأی و اصلاحات درونی را هم نخواهد داد. آرزو می‌کنم که اشتباه کنم.

آیا مجاهدین به این امر واقف هستند؟

اتفاقاً خود مجاهدین قبل از هر کس به این واقعیت پی برده اند و می خواهند آرام آرام آن را جابیندازند بدون آن که در این نقطه چرخش اجباری و تحمیلی خود را رسماً اعلام کنند .
یا می توان گفت به دنبال فرصتی هستند که با کمترین تنش آن را بروز دهند . برای نمود بیرونی این تغییر بایستی زمینه سازی کنند تا کمترین ریزش و تنش را در سطح تشکیلات داشته باشند .

اما مجاهدین در طول سال های گذشته بارها در مقاطع مختلف پیروزی خود را جشن گرفته اند، این را چگونه ارزیابی می کنید؟

جشن و شادمانی فی النفسه خوب است . این که هر روز ما به بهانه ای جشن بگیریم و شادی کنیم حتی در زیر بمب و موشک و خون و خونریزی کار به جا و شایسته ای است . این که فرهنگ جشن و شادمانی در زندگی ما نهادینه شود کار واجب و نیکویی است . نیاز فرهنگ ما به جشن باقی مانده جشن و شادخواری و شادمانی است . متأسفانه بعدها و به ویژه پس از حمله مغول و صفویه بود که در جامعه ما غم و اندوه نهادینه شد و تسلط شیعه بر کشور آن را به فرهنگ ماتم و عزاداری مبدل ساخت . ما سه ماه محرم و صفر و رمضان را به نوعی با عزاداری و عبادت می گذرانیم، در این ماه ها جشن و شادی تقریباً حرام است . روزهای زیادی از تقویم مان به وفات ائمه و دهه فاطمیه و مرگ خمینی و هفت تیر و هشت شهریور و ... تعلق دارد . اعیاد مذهبی مان نیز کم از نوحه و ماتم نیست . عبادتمان نیز با نوحه و زاری و ندبه و استغاثه همراه است . به ندرت می توان در فرهنگ مذهبی ما شادی و شادخواری و جشن و شادمانی و سرور و شادابی دید و توصیه به این امور را مشاهده کرد . بنابراین هرکس به هر بهانه ای شادی کند خوب است . جشن بگیرد تاثیر مثبت دارد حتی اگر صوری و ظاهری باشد .

از این که بگذریم، شکست بخشی از زندگی انسان و به ویژه مبارزه است . بدون شکست پیروزی معنا ندارد . بدون عقب نشینی پیشروی بی معنا است . هرچیزی به ضدش شناخته می شود . روز و روشنایی با شب و تاریکی مفهوم پیدا می کنند . اما متأسفانه در فرهنگ ما که واقع بینی جایی ندارد ساده ترین امور را نیز نفی می کنیم . ما دائم در حال فتح و پیشروی هستیم . از رژیم گرفته تا اپوزیسیون . یادتان هست رژیم در جنگ دائم شیپور فتح و پیروزی می زد، ولی همه شاهد بودیم در جنگ یک باره خمینی جام زهر را نوشید و دست هایش را بالا آورد و قطعنامه و شکست را پذیرفت . همین الان هم دائم خامنه ای و احمدی نژاد شعار شکست غرب و فرهنگ غرب و عقب نشینی و اضمحلال غرب را می دهند . اما می بینیم که فرهنگ غربی تا اقصی نقاط ایران حتا تا دور افتاده ترین روستاهای ایران هم نفوذ و رسوخ پیدا کرده است . در خانه خود آخوندها هم به وفور آن را می بینیم . چه می شود کرد ما عادت نکرده ایم واقعیت ها را بپذیریم یک روز به جایی می رسیم که دیگر نمی شود واقعیت را کتمان کرد . در ارتباط با اپوزیسیون و مجاهدین هم با همین معضل روبرو هستیم . اگر تا دیروز هدف رفتن به تهران و میدان آزادی بود الان همه انرژی ها صرف این می شود که در عراق و اشرف بمانند . یعنی هدف عاجل این است . خوب اگر چه در این راستا تلاش صورت می گیرد و انرژی زیادی هم گذاشته می شود اما بالاخره پیشرفت نیست بلکه پس رفت است .

اگر تا دیروز در خیابان های تهران و شهرستان ها بنیادگرایی را دنبال می کردند امروز بنیادگرایی و بنیادگرایان پشت در اشرف آمده اند . خود مجاهدین هم می گویند ما سد مقابل بنیادگرایی در عراق هستیم . پس در اصل پیشرفتی حاصل نشده است بلکه در نهایت ایستادگی در مقابل دشمن آن هم در خاک دیگر است . یعنی دشمن به زمین های جدیدی دست یافته است . هدف آزادی ایران بود و نه مقابله با بنیادگرایی در عراق . یعنی هدف عاجل فعلاً جلوگیری از پیشروی بنیادگرایی است و نه حمله برای فتح سنگرهای آن .

از یک جنبه که ما هنوز هستیم و ایستاده ایم و مقاومت می کنیم می توان گفت موفقیت است . اما این که با پیشروی هم همراه بوده از نظر من نه این گونه نبوده است . بایستی واقعیت را دید و پذیرفت تا بتوان راه چاره یافت وگرنه در دور تسلسل گیر خواهیم کرد . هدف آزادی عراق و یا مقابله با نیروهای ارتجاعی و ... در آن کشور نبوده است . هدف آزادی ایران و ایرانی است . آزادی ایران زمین از آزادی عراق نمی گذرد . شکست بنیادگرایی از شکست و عقب نشینی بنیادگرایی در عراق نمی گذرد بلکه بر عکس از شکست بنیادگرایی در ایران می گذرد . الان شش سال است که مسئله اصلی مجاهدین حل معضل استقرار در عراق و حفظ امنیت ساکنان اشرف است . خواسته ای اصلی مریم رجوی در همه دیدارها و سفرهایی که دارد حفظ جان مجاهدین است . هرچه جلوتر رویم به موازات فشارهایی که قاعدتاً بیشتر خواهد شد سمت و سوی خواسته ها هم در این سمت بیشتر خواهد شد . یعنی ما به سمتی می رویم که تقریباً

همه انرژی ها معطوف به این امر شود . همین که بقای مجاهدین در عراق به تصمیم آمریکا و دولت عراق و پارلمانترهای اروپایی بسته باشد نوعی شکست و عقبگرد است . همین که آمریکا و آمریکایی برای مجاهدین استراتژی تعیین کند و تک به تک التزام دهند که بدون اجازه مسلح نخواهند شد، شکست و عقب نشینی است . اما تأکید می‌کنم رژیم با درد بی‌درمانی روبروست که با تضعیف مجاهدین و یا هر نیروی دیگری درمان نمی‌شود.

آیا به نظر شما واقعاً مجاهدین امکان تغییر استراتژی و یا کنار گذاشتن ارتش آزادی بخش را دارند؟

واقعیت خیلی چیزها را به انسان تحمیل می کند. موضوع پذیرش یا عدم پذیرش ناکارآمد بودن استراتژی ارتش آزادیبخش در این مرحله تنها به عهده مجاهدین نیست . شرایط به آنها تحمیل می‌کند. حتماً اگر مجاهدین هنوز هم نپذیرفته باشند که این راه حل به لحاظ شرایط ایران جواب ندارد به لحاظ شرایط عراق دیگر جواب ندارد . وقتی عراق چنین اجازه ای به شما ندهد موضوع خود به خود منتفی است . مگر این که به کشور هم جوار دیگری بروند و یا نیروهای شان را به داخل خاک ایران منتقل کنند. که هر دو نه شدنی است و نه مجاهدین به دنبال آن هستند. به نظر من اتفاقاً مجاهدین بیش از هر نیروی سیاسی دیگر ایرانی منصف هستند و می توانند برای اعمال سیاسی شان پشتوانه مذهبی و تاریخی بسازند . در این مورد هم می توانند چنین کاری کنند. مجاهدین به عنوان یک نیروی سیاسی معتقد به مذهب شیعه دارای ۱۲ امام با ۱۲ استراتژی و رویکرد متفاوت هستند . می‌توانند یکی از این استراتژی های متفاوت و متضاد را برگزینند و برای آن چند حدیث و آیه قرآن هم بیاورند و به ح وادث تاریخی هم اشاره کنند. شیعه که فقط امام حسین و عاشورا ندارد . امام حسن هم دارد. تازه در تاریخ اسلام صلح حدیبیه هم هست. مهاجرت به شعب ابی طالب هم هست. پذیرش دامادی خلفای عباسی هم هست. با شبیه سازی تاریخی که من اساساً از سوی هر نیرویی چه مارکسیست و چه مذ هبی انجام گیرد مخالفم و مجاهدین و نیروهای مارکسیستی و مانوئیستی بسیار از آن استفاده می کنند این بار هم می‌توانند به آن توسل جویند.

چگونه چنین کاری میسر است؟ چگونه آن را توجیه می‌کنند؟

امام تعیین کننده است . بقیه پیرو و فرمانبردار هستند . هرکاری امام کرد دیگران بایستی تأیید کنند تا به قولی رستگار شوند. چون و چرا هم ندارد. حتماً اگر حرکت او عکس حرکت قبلی اش و یا برخلاف حرکت امام قبلی باشد . در شیعه امامت به شکل موروثی به اولاد ذکور امام می رسد حتی اگر او کودکی بیش نباشد . اگر ملاحظه کنید در همین عراق وقتی محمد باقر حکیم کشته شد، برادرش عبدالعزیز جانشین او شد، چند روز پیش هم شایعه مرگ او پخش شد، که البته به خاطر سرطان پیشرفته ای که دارد دیر یا زود خواهد مرد . بدون شک در آن صورت فرزندش جانشین او خواهد شد . نزدیک ترین افراد به رهبران رژیم از خمینی گرفته تا خامنه ای و رفسنجانی تا مراجع تقلید، فرزندان ذکورشان هستند.

اگر به امامان شیعه نگاه کنیم، علی، ۲۳ سال سکوت کرد و از حق خود گذشت و به حمایت و مشاوره با خلفا نیز پرداخت؛ منظور من غلط بودن یا درست بودن سیاست او نیست . جنگ‌های علی در دوران خلافتش است و نه برای کسب قدرت؛ علی واقعاً معتقد به حمایت و رأی مردم بود. شیعیان از یک طرف معتقد هستند که عمر باعث مرگ فاطمه همسر علی شد با این حال علی بعد از مرگ فاطمه، دخترش را به همسری عمر در آورد و نام یکی از فرزندانش را عمر گذاشت. شیعیان با آوردن عذر بدتر از گناه سعی می کنند بگویند دختر علی نبوده و دخترخوانده‌اش بوده. علی نیز با خواهر عمر ازدواج کرد.

حسن به هر دلیل پس از اقدام به جنگ از نیمه راه بازگشت و با معاویه و دستگاه اموی صلح کرد؛ شرط مهم‌اش این بود که معاویه بعد از خود خلیفه و جانشین تعیین نکند که کرد. دلیل صلح هرچه که می‌خواهد باشد، مهم این است که این کار به وقوع پیوست . حسین در کربلا جنگید و کشته شد و پا پس نگذاشت؛ شیعیان رفتار متناقض حسن و حسین را این گونه توجیه می کنند که صلح امام حسن زمینه ساز عاشورا بود. هیچ منطقی را هم ارائه نمی‌کنند. چون امام معصوم است پس باید دنبال راه توجیه عملکردش براییم. حتماً اگر دارای زنان زیادی هم باشد بایستی یک جوری سر و ته آن را هم آورد . توجیه‌اش هم این است که لابد کارهایی می کردند که عقل ما از درکش عاجز است. دو تا «ما ادراک» هم می‌آورند و کار را فیصله یافته تلقی می‌کنند. از نظر من همانطور که می‌شود خط کل یوم عاشورا را رفت عکس آن را هم می‌توان عمل کرد.

زین العابدین از میدان جنگ به میدان نیایش رفت و دست به دعا برداشت؛ دوران بیماری او که باعث نجاتش در واقعه کربلا شده بود به نوع دیگری ادامه یافت، شاید آن هم نوعی مبارزه بود . محمدباقر شکافنده علوم بود و تحصیل و آموزش علم را پیشه کرد؛ جعفر صادق مرزهای ایدئولوژیک را بنیان گذاشت، به عمرش 5 خلیفه اموی و 2 خلیفه عباسی را دید، علنی هم زندگی می کرد، عوامل حکومت به او دسترسی هم داشتند، مخفی یا در قلعه های دست نیافتنی و ... هم نبود. این دو حرکت می تواند زیرچ ساز و کادرسازی و ... تلقی شود. موسی کاظم دوران سخت زندان را گذراند . امام رضا با مأمون و خلافت عباسی پیمان بست و ولیعهدی خلیفه جور و فاسد را پذیرفت . توجیه اش هرچه می خواهد باشد چنین کاری صورت گرفت . فرزندش جواد، دامادی مأمون را پذیرفت . شیعیان معتقدند مأمون امام رضا را کشت. بنابراین امام جواد به وصلت خانوادگی با قاتل پدرش تن داد . وی در 7 سالگی به امامت رسید و در 25 سالگی وفات یافت . این که امت چگونه از کودک 7 ساله پیروی می کند و کودک هفت ساله معصوم و بری از اشتباه است بماند. علی النقی در دوران خلافت هفت خلیفه عباسی زیست در هشت سالگی امام معصوم شد و در شانزده سالگی فرزندش به دنیا آمد . اگر خطری بود که هفت خلیفه آن هم در عهد خشونت و کشت و کشتار اجازه نفس کشیدن به او نمی دادند. متوکل عباسی که علی النقی 15 سال در حاکمیت او زیست، به قبر امام حسین و مشاهد اهل بیت هم رحم نکرد. آن ها را ویران کرد و بر رویشان آب بست و کشت و زرع کرد . خلیفه، امام زنده را تحمل می کرد و قبر امام کشته شده را بر نمی تابید. می توان گفت که این از پیچیدگی امام بود که متوکل و شبکه جاسوسی و اطلاعاتی او پی به اعمالش نمی بردند. حسن عسگری می گویند در میان سپاه و لشکر خلیفه تحت نظر بود . بعضی ها هم می گویند شبکه مخفی داشته است و ... امام یازدهم مدتی از عمرش در رقابت و مقابله با برادرش «جعفر کذاب» گذشت. می گویند زمینه غیبت فرزندی را که گفته می شود اساساً وجود خارجی نداشته فراهم می کرد. مهدی، امام غایب است و غیبت صغرا و کبرای او ظاهراً تا قیام قیامت ادامه دارد . البته می توان بر خلاف صریح قرآن هم حرکت کرد . چرا که پیغمبر به صراحت می گوید من می میرم چنانچه شما هم می میرید ولی شیعیان می گویند امام زمان 1200 سال است که زنده مانده و بعد از این هم زنده می ماند. پیغمبر می گوید من بشری هستم مثل شما . اما امام زمام بشری مثل ما نیست . چگونگی اش را هم کسی نباید سؤال کند تردیدی نیست که در این نگاه شأن امام زمان از پیغمبر بیشتر است.

نکته جالب این است که یکی از این معجزاتی را که به ائمه نسبت می دهند به پیغمبر نسبت نمی دهند. مثلاً تکیه کلام شیعیان در کنار یا الله، یا علی، یا ابوالفضل، یا حسین، یا زهرا است و کمتر یا محمد و یا پیغمبر می گویند که البته خود نوعی شرک است چرا که استعانت خواستن از هرکسی غیر از خدا شرک است. تنها اوست که قادر و تواناست. شما ملاحظه کنید هر امامزاده پیروی کلی به خواب این و آن می آید و مریض شفا می دهد و گره از کار فروبسته مردم می گشاید! اما چنین کاری کمتر از سوی پیغمبر صورت می گیرد. شیعیان نیز در روز مرگ امام بیش از پیغمبر به سر و کول خود می زنند. نمی خواهم وارد بحث های ایدئولوژیک بشم، فقط اشاره کلی کردم و این که نقش امام در زندگی مردمان را نشان دهم. البته این یک واقعیت است از امام حسین که بگذریم در حدود دو قرن هیچ قیامی تحت زعامت امامان شیعه صورت نگرفته است یا سند تاریخی آن در دست نیست . در حالی که از همان دوره اسناد تاریخی زیادی به جا مانده است.

چه رابطه ای بین استراتژی متفاوت امامان با خط مشی مجاهدین است؟

اگر مانند مجاهدین بپذیریم که در این 200 سال مبارزه بوده پس اشکال گوناگون مبارزه بوده و می توان همان راه ها را به عنوان راه های مبارزاتی رفت. البته مجاهدین در 30 سال گذشته شعار حسین بن علی را سرلوحه قرار داده بودند اما برای مدت کوتاه و یا بلند شعارهای دیگر امامان نیز می تواند سرلوحه قرار گیرد . مجاهدین هنگام تحویل سلاح به آمریکایی ها و همکاری با آن ها مطمئناً استراتژی امام حسین و عاشورا را نمی رفتند. آنجا صلح امام حسن و استراتژی امام حسن پیش رو بود و یا بعد از آن وقتی مجاهدین محصور در اشرف به فراگیری موسیقی و کامپیوتر و دیگر علوم پرداختند استراتژی امام محمدباقر را می رفتند. هنگامی که شعار فراندوم سر دادند و یا جلسه مشترک با سلطنت طلب ها در واشنگتن برگزار کردند و سعید محمدی با پرچم مشروطه روی سن ظاهر شد و برایشان برنامه اجرا کرد و از سیمای آزادی پخش شد، حتماً راه متفاوتی را منظور نظر داشتند، احتمالاً می توانند در شرایطی به استراتژی امام رضا هم نگاه کنند. حتی غیبت مسعود رجوی و انتخاب نایب و «ما به از» در اشرف (مژگان پارسی) به نوعی الگو گرفته از غیبت امام زمان و نواب خاص امام زمان است . در نگاه شیعه اعمال همه

امامان درست و اصولی است . امام یعنی معصوم و غیر پاسخگو . پاسخگویی اش تنها در قبال خداوند است.

استراتژی را در هر دوره امام تعیین می کند و این استراتژی می تواند متفاوت و حتا در تضاد با استراتژی دوره قبل هم باشد. بنابر این امکان این که استراتژی جدیدی متفاوت از دوره قبل برای مبارزه با رژیم ریخته شود هست . مجاهدین به «امامت» و «ولایت» اعتقاد دارند و «انقلاب ایدئولوژیک» جاری کردن آن در کلیه سطوح سازمان بود. به همین خاطر تغییر خط در مجاهدین به سادگی صورت می گیرد در حالی که در گروه های دیگر سیاسی تغییر خط با تنش و انشعاب و دسته بندی مواجه می شود. البته اگر تغییر استراتژی و یا تاکتیک، مبتنی بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص باشد ایرادی ندارد و انجام آن ضروری است.

آیا مجاهدین حرکتی کرده اند و یا موضعی داشته اند که نشان دهد سیاست جدیدی را پیشه می کنند؟

در پیام اخیر مسعود رجوی (پاییز ۸۷) و تأکید او روی «ارتش قیام» هم این واقعیت را می بینید. ارتش قیام در واقع نقطه مقابل ارتش آزادیبخش است. از کلمه «ارتش» تعمداً استفاده می شود. با تفکر و تعمق زیاد این واژه ان تخاب شده است . به خاطر این که در ذهن نیرو همچنان کلمه «ارتش» و نوستالوژی آن وجود داشته باشد و آهسته آهسته تغییر صورت گیرد . چنانچه پوشیدن لباس فرم ارتش توسط ساکنان اشرف هم در همین راستاست . برای ناظری که کمی دقت و موشکافی داشته باشد مشخص است که ماهیت ارتش قی ام و ارتش آزادیبخش کاملاً متفاوت است و فاصله ی عمیقی بین این دو است. تا پیش از این مجاهدین به صراحت امکان وقوع قیام توده ای و قیام را نفی می کردند. در نگاه آنان چون امکان قیام توده ای از نوع تظاهرات های عاشورا و تاسوعای سال ۵۷ و ... نبود، موضوع ارتش آزادیبخش به عنوان «بازوی پراقتدار خلق» را مطرح می کردند. می گفتند چنانچه طلسم اختناق به وسیله ی ارتش آزادیبخش نشکند امکان قیام توده ای نیست. در دیدگاه مجاهدین هیچ جایی برای قیام توده ها و مبارزه مردم نبود . در مجاهدین همه چیز به ارتش آزادی بخش ملی خلاصه می شد. گاهی اوقات هم از کلمه «ارتش آزادی» استفاده می شود که باز هم متفاوت از «ارتش آزادیبخش ملی» است. «ارتش آزادی» مثل «ارتش صبح» یا «ارتش آفتاب» ... جنبه استعاره ای و دو پهلو دارد.

حالا یواش یواش می خواهند موضع جدید را جا بیندازند و تحلیل های قبلی را به کناری نهند. واضح است وقتی همه راه ها به روی ارتش آزادیبخش و جنگ آزادی بخش نوین بسته شد از سر اجبار به راه های دیگر فکر شد و یا برای رفتن به سمت آن زمینه سازی شد.

برای این که چگونگی وقوع این تحول را توضیح دهم مجبورم یک مثال بزنم که بسیاری از خوانندگان حتماً آن را دیده اند. البته قیاس مع الفارق است و فصد توهین و یا گوشه زنی ندارم اما نکته ای که روی آن دست گذاشتم را می رساند. در برنامه تلویزیونی «کاف شو» پیش از انقلاب که خیلی ها شاید ویدئو آن را دیده باشند، پرویز صیاد و مری آپیک بسان بالرین ها با سمفونی دریاچه فو می رقصند و آهنگ آهسته آهسته تبدیل به چهار مضراب و رقص ایرانی می شود بدون این که تغییر ریتم و رقص محسوس باشد.

به نظر من تغییری که گفتم در حال وقوع است . کی بیرون زدنش را نمی توانم بگویم ولی به خاطر تحولات پیش رو چندان دور نمی تواند باشد. بنابراین با توجه به سوابق تاریخی می توان راه های گوناگون را رفت.

اما همه ی این ها که گفتم باعث نمی شود که رژیم ماندگار باشد. مزدوران رژیم در داخل و خارج از کشور نیابستی خوشحال شوند . رژیم رفتنی است از این هایی که گفتم ماندگاری رژیم را نباید نتیجه گرفت. نظام جمهوری اسلامی به لحاظ تاریخی متعلق به این دوران نیست . با زور سرپا ایستاده است. دیر یا زود با بحران مواجه خواهد شد . بحث بر سر چگونه رفتن آن است . منطقی نیست که از پایان این دوره یا آن دوره، شکست این خط یا آن خط، این استراتژی یا آن استراتژی ماندگاری رژیم را نتیجه گرفت . هر اتفاق ساده ای که شاید هیچ یک از ما فکرش را هم نکنیم می تواند رژیم را بحران جدی مواجه کند . کافیسست نظام یک اشتباه کند . انقلاب فرانسه بر سر اعتراض به قیمت نمک شروع شد . انقلاب خودمان با اعتراض به نوشتن یک مقاله علیه خمینی سرعت گرفت. کار دیکتاتورها همیشه به یک ا شتباه بند است . از جایی که فکرش را نمی کنند ضربه می خورند. انقلاب و جنبش مانند سونامی و سیل و زلزله عمل می کند. یک دفعه از راه می رسد.

اگر ارتش آزادیبخش منحل شده چرا مجاهدین تا این حد روی حفظ اشرف پافشاری می کنند؟ آیا این کار صحیح است؟

باز هم تأکید می‌کنم نه تنها ارتش در نظر آمریکایی‌ها منحل شده بلکه در دوران اشغال عراق و به ویژه در دوران پاول برمر حاکم آمریکایی عراق با جدیت دنبال انتقال آن‌ها از عراق به یک کشور ثالث بودند. آمریکا رسماً اعلام کرده که به دنبال انتقال مجاهدین است. اما تا این لحظه جایی حاضر به پذیرش مجاهدین نشده است. کلاف سردرگم اینجاست که آمریکا خودش مجاهدین را در لیست تروریستی گذاشته بنابر این نمی‌تواند هیچ مجاهدی را به آمریکا ببرد. دیگر کشورها هم حاضر به پذیرش نیستند چرا که استدلال می‌کنند اگر خوب هستند چرا خودتان نمی‌بریدشان. آمریکا آگو بخواهد ببرد باید آن‌ها را از لیست تروریستی درآورد کاری که به خاطر مذاکره با رژیم حاضر به انجام آن نیست. پیام خوبی برای رژیم ندارد. بنابر این معادله به شکل لاینحلی درآمده است. کنوانسیون 4 ژنو هم تا آن جایی که اطلاعات من اجازه می‌دهد تنها بازگرداندن اجباری آن‌ها به ایران و بدرفتاری با آن‌ها و به خطر انداختن جانانشان را ممنوع کرده است. عراق هم روی همین موضوع تکیه می‌کند و اعلام داشته که حاضر به ادامه نگهداری آن‌ها نیست و خواهان انتقال مجاهدین از عراق است. مجاهدین هم از همین شکاف به وجود آمده استفاده کرده و می‌گویند ما می‌خواهیم در عراق بمانیم چرا که نه کشوری حاضر به پذیرش آنهاست و نه خواهان بازگشت به ایران هستند. پس می‌ماند باقی ماندن در عراق و در وضعیت منجمد شده‌ی (پات) کنونی.

مجاهدین از همان اول از آمریکایی‌ها خواستند که آنها را به آمریکا منتقل کنند. چرا که می‌دانستند چنین چیزی محتمل نیست و توپ را به این شکل در زمین آمریکایی‌ها انداختند. البته که تشکیلات در عراق بهتر حفظ می‌شود. هیچ جریان سیاسی حاضر نیست ۲۵۰۰ نیروی متشکل آبدیده را به سادگی از دست بدهد. می‌خواهند تا آن جا که ممکن است این تشکل را دست نخورده حفظ کنند. هواداران خارج از کشور مجاهدین هم با بودن اشرف انگیزه بیشتری برای فعالیت دارند. البته منظورم در اینجا این نیست که این سیاست در موضوع سرنوشتی هم کارساز هست یا نه. از این گذشته خیلی واضح است دل‌کندن از جایی که خشت خشت آن را ساخته‌اید سخت است. دل‌کندن از جایی که قبر عزیزانتان آن جاست دشوار است. این که شاهد باشید همه تلاش‌هایتان دود شود و به هوا رود طاقت فرساست. البته مطالب دیگری را نیز می‌توان دید که فعلاً از پرداختن به آن خودداری می‌کنم. اما به نظر من با توجه به زیر سوال رفتن فلسفه‌ی وجودی ارتش آزادی بخش، پذیرش خلع سلاح و اعلام کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه از سوی مجاهدین در دادگاه انگلیس، حاکمیت دولت عراق بر شهرها و خروج در دستور آمریکایی‌ها از عراق، پافشاری بر حضور در عراق و نگهداری اشرف توجیهی ندارد و با توجه به ماهیت دولت عراق می‌تواند خطرانی را برای جان اعضای مجاهدین و ارتش ایجاد کند. با توجه به آن چه که گفتم و با علم بر دردناکی تصمیم مبنی بر ترک اشرف آن را ضروری می‌دانم چرا که ادامه این وضع را نه صحیح و نه منطقی می‌دانم.

از همه این‌ها گذشته به خاطر حضور در عراق، انرژی مجاهدین در ۶ سال گذشته قفل شده است. از رهبری مجاهدین گرفته که طی سالهای گذشته حضور علنی نداشته تا تک تک مجاهدین که به جای حضور فعال در صحنه سیاسی و مقابله با رژیم مجبور به دفاع از حریم اشرف و برطرف کردن توطئه‌های رژیم و عواملش هستند. یعنی مجاهدین تصمیم‌گیرنده صحنه نیستند بلکه در مقام دفاعی و واکنشی هستند و این برای یک نیروی سیاسی نشانه خوبی نیست. بایستی از حالت تدافعی به تهاجمی درآمد. تا کی قرار است این دور تسلسل ادامه یابد. مگر عمر مفید یک نیروی رزمنده چقدر است.

شما از اعلام کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه از سوی مجاهدین در دادگاه انگلیس گفتید، کجا چنین ادعایی شده است؟

در حکم دادگاه انگلیس که بیش از ۳۰۰ بند و ۱۶۰ صفحه است به صراحت آمده است. پنج نفر از مسئولان مجاهدین از جمله خانم‌ها مژگان پارسایی، صدیقه حسینی و آقایان مهدی براعی، محمد سیدالمحدثین و حسین عابدینی به صورت حضوری و کتبی در دادگاه شهادت داده‌اند که در ژوئن ۲۰۰۱ و سپس در سپتامبر ۲۰۰۱ (پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) ابتدا در یک کنگره فوق‌العاده و سپس در یک نشست سراسری چنین تصمیمی گرفته شده است. این که شما با میل و رغبت این کار را کرده باشید یا به زور، برای فریب طرف بوده باشد و یا ... فرق چندانی نمی‌کند. دیگر امکان مسلح شدن در عراق و انجام مبارزه مسلحانه وجود ندارد. یکی از مستندات بیرون آمدن مجاهدین از لیست تروریستی هم همین موضوع و تحویل سلاح و مهمات به آمریکایی‌ها و امضای ورقه مبنی بر این که دوباره غیرقانونی مسلح نخواهند شد است. آنها در دادگاه حتی توضیح داده‌اند که چرا موضوع را بیرونی نکرده‌اند. البته به نظر من دست برداشتن

از مبارزه مسلحانه و بیرونی نکردن آن به ضرر مجاهدین است . چرا که آنها از جنبه های مثبت احتمالی مبارزه مسلحانه بر خوردار نمی شوند و از طرف دیگر از جنبه های منفی آن همچنان برخوردارند. و این دو ضرب به ضرر مجاهدین است . این نوع سیاست غیرشفاف ضررش بیشتر از سود احتمالی اش است. شترسواری دولا دولا نمی شود.

تأکید مجاهدین به ویژه که در پیام چند روز پیش مسعود رجوی (بهمن ۱۳۸۷) هم آمده بود روی ماندن در عراق و قانونی بودن این حق از چه موضعی است ؟ منظورم این است که تأکید مجاهدین روی قانونی بودن حضور ارتش آزادیبخش در عراق و داشتن حق مبارزه با رژیم برخلاف نظر و منافع دولت عراق است و یا تلاش آنها برای ماندن در عراق به عنوان پناهنده سیاسی است؟

این سوال را بایستی مجاهدین جواب دهند . من که نمی توانم به جای آنها پاسخ دهم اما اگر به عنوان یک ناظر قرار باشد جواب دهم تأکید می کنم وقتی کشوری می گوید نمی خواهد نیرویی در خاکش بر علیه دولت دیگری فعالیت حتا سیاسی و تشکیلاتی داشته باشد کسی به زور نمی تواند بگوید نخیر من چنین کاری خواهم کرد و اتفاقاً فعالیتم قانونی هم هست . شما هم حق ندارید اعتراضی کنید . حقوق بین الملل چنین حقی به کسی نمی دهد. چه من خوشم بیاید و چه نیاید . البته همه ما می دانیم که روابط بین المللی بر اساس زور و قدرت سوار است و به همین پایه است که کشورهای صاحب حق و تو در شورای امنیت وجود دارند . پیام مسعود رجوی هنگام ترک خاک فرانسه در سال 65 هم حاوی همین نکته بود . او گفت من را مخیر کرده اند به ترک فرانسه یا نشستن کنار رود سن (نقل به مضمون) . بماند که مجاهدین دارای پناهندگی سیاسی در فرانسه بودند. دولت فرانسه چنین رویکردی را برنتابید . حضور یک «ارتش» خارجی در خاک یک کشور و مبارزه علیه «دوست و هم پیمان» رژیم حاکم بر آن کشور هرچند من این مبارزه را مشروع و عادلانه می دانم امکان ناپذیر است و در هیچ کجای دنیا و تاریخ سابقه نداشته است. مطمئن باشید این موضوع به مجاهدین هم علیرغم همه پایداری هایی که نشان می دهند تحمیل خواهد شد . بنابراین تنها راهی که می ماند این است که مجاهدین منظور نظرشان این باشد که تنها به عنوان پناهنده در عراق حضور داشته باشند . در این حالت هم بایستی دید که آیا عراق کنوانسیون پناهندگان را پذیرفته یا نه؟ سابقه امر چنین اجازه ای می دهد یا نه؟ کشور عراق راضی به این موضوع هست یا نه؟ طبق حقوق بین الملل قراردادهای و کنوانسیون هایی که دولت ها می پذیرند به دولت های بعدی منتقل می شود مگر این که رسماً خروج خود را از میثاق های بین المللی اعلام کنند. بنابر این موضوع حضور مجاهدین به عنوان پناهنده سیاسی و شهروند غیرنظامی در عراق هم به لحاظ سیاسی پیچیده است و پارامترهای زیادی را برای تحقق آن بایستی در نظر گرفت . تازه بماند که طبق معاهدات بین المللی کشور پناهنده پذیر محل اقامت پناهندگان را بسته به قوانین و مقررات داخلی تعیین می کند. به نظر من حضوری از این دست جز ضرر و محدود کردن مجاهدین و بستن دست و پایشان حاصلی ندارد و انرژی های زیادی چه در خود اشرف و چه در خارج از کشور صرف مقابله با توطئه های روزانه مقامات عراقی می شود. این انرژی در جای بهتری می تواند صرف شود که بازدهی مثبت هم داشته باشد.

اما پارلمان اروپا ، شخصیت های حقوق بشری و سیاسی، حقوقدانان بسیار و همچنین پارلمانترهای زیادی بر حقوق مجاهدین در عراق صحنه گذاشته اند و مجاهدین هم از وکلای مبرز و آگاهی در این زمینه برخوردار هستند، این برخلاف چیزی است که شما توضیح دادید؟

اتفاقاً برعکس هیچ یک از افراد و شخصیت ها و نهادهایی که نام بردید بر حقوق ویژه مجاهدین در عراق صحنه نگذاشته اند. آنها از حق مجاهدین برای مبارزه با رژیم حرفی نکرده اند، آنها از ارتش آزادیبخش و ... حمایت نکرده اند. حقوقدانان و یا شخصیت های سیاسی در این گونه مواقع حواسشان هست. آنها خواستار امنیت و حفظ جان ساکنان اشرف هستند، با تحویل اجباری آنها به ایران مخالفند و ... اینها حقوقی است که هر فردی که کوچکترین بویی از انسانیت برده باشد روی آن تأکید می کند. آنها ساکنان اشرف را غیرنظامی ها که می بینند که حداکثر بایستی از حقوق پناهندگی برخوردار باشند، درخواست های آنها منافاتی با گفته های من ندارد. من خودم نیز خواهان رعایت همین امور هستم و آنها را از جمله حقوق بدیهی مجاهدین می شناسم. همین پارلمانترها به جای تقاضا از دولت عراق که قابل پیش بینی نیست از دولت های خودشان بخواهند که مجاهدین را در کشورهای اتحادیه اروپا و یا آمریکا بپذیرند تا مشکل امنیت و جان مجاهدین حل شود . اگر ملاحظه کنید همین افراد هم بیشتر در چهارچوب سیاست اروپایی

حرکت می‌کنند. آن‌ها به جای مخاطب قرار دادن دولت های خودشان به عراق فشار می‌آورند. لاقلاً از دولت‌هایشان بخواهند در یک اقدام حقوق بشری بیماران و معلولانی را که در اشرف هستند به کشورهای اروپایی انتقال دهند.

آیا دولت عراق رأساً می‌تواند راجع به مجاهدین و آینده شان تصمیم‌گیری کند؟

خیر. موضوع مجاهدین و اشرف در حال حاضر چیزی نیست که تنها عراقی‌ها و یا دولت عراق به تنهایی بتوانند آن را حل کنند و یا در مورد آن تصمیم‌گیری کنند. موضوع سیاسی است، پای آمریکا و سازمان ملل و اتحادیه اروپا هم در میان است و البته عراق هم یک پای مهم داستان است. اگر موضوع فقط به تمایل و خواست عراق بستگی داشت در دوران پل برمر داستان مجاهدین تمام شده بود. شورای حکومتی موقت در تاریخ 9 دسامبر سال 2003 یک فرصت کوتاه و ضرب‌العجل به مجاهدین داد تا عراق را ترک کنند، الان بیش از 5 سال از آن تاریخ می‌گذرد چرا که فقط اراده‌ی طرف عراقی تعیین‌کننده نیست. تازه آن موقع مجاهدین استاتو نداشتند و از موقعیت کنوانسیون 4 ژنو هم برخوردار نبودند.

آیا حمایت 5 میلیون و دویست هزار عراقی از مجاهدین را نمی‌توان به عنوان یک پارامتر قوی که تعادل قوا را به نفع مجاهدین بر می‌گرداند به حساب آورد؟

از نظر من خیر. اصولاً من نه به چنین آمار ری باور دارم و نه به چنان حمایتی. این نوع تلاش‌ها و حمایت‌ها بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد و برای مقابله با توطئه های دولت عراق و رژیم جمهوری اسلامی و مزدورانشان در عراق مطرح می‌شود. مجاهدین خودشان هم به چنین نیرویی در عمل باور ندارند و روی آن حساب نمی‌کنند. برای همین مسعود رجوی می‌گوید «کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من». در آینده خواهیم دید که چنانچه خطری جان مجاهدین را تهدید کند و یا در مقابل توطئه‌های دولت عراق آن‌ها حمایت این افراد را نخواهند داشت.

اما مجاهدین معتقدند اگر اشرف بایستد دنیا نیز خواهد ایستاد و در مقابل رژیم پایداری نشان خواهد داد. یعنی اشرف را عامل پایداری دنیا در مقابل رژیم می‌دانند. در پیام چند روز پیش مسعود رجوی (7 بهمن‌ماه) به مناسبت از لیست بیرون آمدن مجاهدین هم روی همین مسئله تأکید دوباره شده بود.

البته آرزو می‌کنم نه تنها مجاهدین که هر مبارزی در مقابل رژیم بایستد و به مبارزه ادامه دهد. دعوت به پایداری و مقاومت مثبت است و بایستی از آن استقبال کرد. تردیدی در استواری و فداکاری مجاهدین نیست. تا حالا از چیزی که کم نگذاشته اند تا بوده فداکاری و پایداری و تحمل شداید و محرومیت‌ها بوده است. از این پس هم چنین خواهد بود. تنها نکته‌ای از مجاهدین که کسی نباید در آن شک کنید همین موضوع است. بردباری و تحمل شداید مجاهدین استثنایی است. اما دچار ذهنیت نباید بود. همانطور که گفتید این نظر مجاهدین است. اما دنیا بر اساس تمایل افراد عمل نمی‌کند. اگر قرار بود کار جهان بر اساس تمایل مجاهدین و یا من و شما بچرخد رژیم در همان سال 60 و شش ماهه سرنگون شده بود و ما در سال 87 در تبعید به دنبال راهکارهای سرنگونی نبودیم. ما در مورد اراده‌ی شخصی خودمان می‌توانیم تضمین دهیم اما در مورد پایداری دنیا و غرب خیر. اصولاً چنین برداشتی از کار دنیا غلط است. گره زدن تغییر و تحولات دنیا و سرنوشت منطقه به یک گروه هرچند رزمنده و با ایمان سوءتفاهم است و در واقعیت جایی ندارد.

کشورهای اروپایی و آمریکایی بر اساس منافعشان عمل می‌کنند. من و شما هم چنین می‌کنیم. چنانکه خود مجاهدین نیز بر همین اساس عمل می‌کنند. آنجایی که در تضاد با منافعشان بود هیچ عملی در جهت دفاع از صدام حسین و رژیم او که تا آخرین لحظه «ایستاده» بود و «پایداری» نشان می‌داد انجام ندادند. در حالی که مجاهدین می‌گفتند عراق و مجاهدین و مردم ایران، دارای منافع مشترک هستند. تازه نیروی انقلابی هم بودند و به ارزش‌های انقلابی هم خود را پای بند می‌دانستند. مجاهدین حاضر نشدند به خاطر دفاع از صدام حسین خون از دماغ یک مجاهد خلق بیاید. کار درستی هم بود. امپریالیسم و سرمایه‌داری چنانچه از ماهیت‌شان هم بر می‌آید یعنی منافع محض و پیروی از آن. میلیون‌ها مثل من و شما را به خاطر منافعشان زیر پا له می‌کنند.

البته مجاهدین تا به حال همین جمله را تعریف نکرده اند و معلوم نیست منظورشان چیست. اگر منظور این است که چنانچه ساکنان اشرف بر ماندنشانشان در اشرف پافشاری کنند دنیا نیز این حق را تا به آخر به رسمیت خواهد شناخت و آن‌ها همچنان می‌توانند در اشرف بمانند و به فعالیت سابق شان ادامه دهند خیر واقعیت غیر از این است. همانطور که در بالا هم اشاره کردم پابرجا

ماندن اشرف بیشتر به خاطر پیچیده بودن موضوع و عدم پذیرش کشورهای ثالث است و نه مقاومت و پایداری مجاهدین در اشرف که البته ستودنی است. مشکل اصلی که نیروهای آمریکایی، اروپایی، عراقی و حتی سازمان ملل، کمیساریای عالی پناهندگان، صلیب سرخ و دیگر ارگان های درگیر با آن روبرو هستند این پرسش است که مجاهدین پس از ترک عراق به کجا بروند! نباید در این مورد دچار ذهنیت شد. پابرجایی اشرف قبل از هرچیز به خاطر بی پاسخ بودن این سوال است. این را هم می دانیم که مجاهدین بطور کتبی و شفاهی و به صورت فردی از آمریکایی ها خواسته اند که به آمریکا منتقل شوند. حتی یادم می آید در بهار 2003 از هواداران شان در اروپا خواسته بودند با نامه نگاری به بوش همین خواسته را مطرح کنند. از این گذشته فراموش نکرده ایم که در دوره ای مجاهدین شروع به فروش اموال و اجناس اشرف هم کردند. مدتی هرچه را که می شد فروخت به فروش رساندند چرا که تصورشان این بود که بزودی بایستی عراق را ترک کنند.

پایداری احتمالی غرب در مقابل رژیم بستگی به پارامترهای گوناگونی از جمله برخورد رژیم با خط قرمزهای غرب دارد و ایستادگی من و شما و مجاهدین تقریباً نقشی در این میان ندارد.

اگر مجاهدین توانستند در عراق و در اشرف بمانند چی؟ در این صورت نظر شما چیست؟

حضور در عراق، محصور در اشرف که به خاطر وجود دولت نوری المالکی و شیعه می تواند حکم زندان و بازداشتگاه و یا حداکثر اردوگاه پناهندگان را برای آن ها داشته باشد سودی ندارد. منافع دولت عراق که روابط گسترده ی سیاسی، ایدئولوژیک، عاطفی با رژیم دارد این گونه حکم می کند که آن ها را محدود کند و خواهد کرد. آمریکایی ها تا دو سال دیگر از عراق هم خارج می شوند و این شرایط را برای مجاهدین سخت تر می کند. عراقی ها برخلاف آمریکایی ها دیگر اجازه نخواهند داد حتی کسی به مجاهدین بپیوندد. یعنی هیچ خون جدیدی به اشرف تزریق نخواهد شد و این یعنی پیری و فرسودگی دائمی اشرف. زاد و ولدی هم در کار نیست ذهنی نباید بود، آینده خوبی در انتظار اشرف نیست.

بنابر این شما در دراز مدت حضور در اشرف را امکان پذیر نمی دانید؟

به عنوان نظر فردی که از دور ناظر جریانات است می گویم امکان حضور در اشرف در دراز مدت میسر نیست و دیر یا زود مجاهدین مجبور به پذیرش این واقعیت می شوند. بدترین گزینه برای مجاهدین تخلیه اشرف و انتقال آن ها به یک یا چند کشور ثالث نیست. بدترین گزینه این است که آن ها را در داخل عراق به یک منطقه پرت انتقال دهند و یا آن ها را در سطح عراق پخش کنند و بهترین حالت در عراق این است که در اشرف به صورت زندانی برای طولانی مدت محصور شوند تازه معلوم نیست برای همین چقدر بها باید پرداخت و چه توطئه هایی را از سر گذرانند.

آیا این مسئله به ماندگاری رژیم کمک نمی کند؟

تحولات ایران ربطی به حضور یا عدم حضور مجاهدین در عراق ندارد. صورت مسئله ایران به این موضوع بستگی ندارد. به ویژه که دیگر امکان استفاده از ارتش آزادیبخش هم از بین رفته است. تحولات ایران از درون خود جامعه ایران شکل می گیرد. رژیم دارای ماهیتی قرون وسطایی و لاجرم مربوط به گذشته است. در دراز مدت نمی تواند دوام بیاورد. یک جا بالاخره می شکند. صرف نظر از این که آینده ایران چه خواهد بود اما مطمئناً تلاش مجاهدین و دیگر نیروهای سیاسی تأثیرات خود را در سه دهه گذشته روی جامعه ایران گذاشته است. مقاومتی که امروز در نسل جوان می بینید از روحیه ای نشأت گرفته که در ۳۰ خرداد ۶۰ به رژیم نه گفت و راه ایستادگی را انتخاب کرد. حتماً مقاومت نسل برآمده از انقلاب 57 در مقاومت نسل امروز ایران تأثیر داشته و دارد. نسل معترض امروزی که مخالفت و اعتراض خود را در شل حجابی، موسیقی زیرزمینی، نه گفتن به ارزش های فرهنگی رژیم، روابط آزاد دختر و پسر، رقص و پاپکوبی و ... نشان می دهد ریشه در همان جا دارد. مطمئناً اگر بستری فراهم شود این اعتراض خود را به اشکال دیگری حتی در صحنه اجتماعی بروز خواهد داد. رژیم اشتباه می کند هرچه این خیزش دیرتر صورت گیرد قدرت و برانگیزی اش بیشتر خواهد بود درست مثل زلزله.

بیرون آمدن مجاهدین از لیست گروه های تروریستی اروپا را چگونه ارزیابی می کنید آیا این واقعه تحولی در وضعیت مجاهدین ایجاد نمی کند؟

بیرون آمدن مجاهدین از لیست تروریستی اتحادیه اروپا یک پیروزی و موفقیت برای مجاهدین است که در سایه کوشش و تلاش این سازمان و نیروه ایش به ثمر رسیده است. هیچ نیرویی به جز مجاهدین نمی توانست آن را حاصل کند. در این وانفسا به لحاظ روحی شارژ خوبی است. به

ویژه برای کسانی که در اشرف هستند . اما مطمئناً تا زمانی که اراده ی سیاسی دولت های اروپایی پشت آن نرود گشایشی در کار مجاهدین نخواهد بود و دستاورد سیاسی چندانی برای مجاهدین در بر نخواهد داشت . چون این موارد در حیطه کار دولت هاست و دولت های اروپایی با میل و رغبت تن به این کار نداده اند. مجاهدین با اراده ی قضایی به لیست سیاه نرفته اند که با اراده ی قضایی بیرون بیایند. دولت های اروپایی به خاطر منافعی که در نظر داشتند چنین کاری را کردند حال آن که رویکرد دستگاه قضایی این گونه نیست و موضوع را از جنبه ی حقوقی در نظر می گیرد. اتحادیه اروپا در یک رویارویی حقوقی شکست خورده و مجبور به بیرون آوردن مجاهدین از لیست شده اند اما آنها به سادگی تن به تبعات آن نخواهند داد و راه های دور زدن این حکم را خوب بلد هستند . آنها تا زمانی که نخواهند اجازه نمی دهند مجاهدین از ثمرات این پیروزی استفاده کنند و موقعیت را در حالت «انجماد» قرار می دهند. قبل از 2001 هم مجاهدین در لیست نبودند. حداکثر شرایط به قبل باز می گردد که تفاوت عمده و کیفی با دورانی که در لیست بودند نمی کند. در اثر این حکم رویکرد و یا نظر دولت های اروپایی نسبت به مجاهدین تغییر نکرده و نخواهد کرد بنابراین باز هم تاکید می کنم گشایش سیاسی در کار مجاهدین نخواهد بود. اما من از یک منظر این پیروزی را برای مجاهدین به فال نیک نمی گیرم. رژیم پیام خوبی از این فعل و انفعال نمی گیرد. این پیروزی تحریک کننده است . رژیم را برای فشار روی مجاهدین در عراق فعال تر از قبل می کند. در این مرحله رژیم فشارش را روی دولت عراق برای اخراج مجاهدین افزایش خواهد داد. به دنبال این خواهد رفت تا آنچه را که در صحنه ی بین المللی از دست داده در عراق به دست آورد. به نظر من وضعیت در عراق برای مجاهدین سخت تر از گذشته خواهد شد . با وضعیتی که توضیح دادم پیروزی در اروپا جنبه روانی دارد و فشار رژیم و دولت عراق جنبه ی مادی.

و این کار را برای مجاهدین سخت می کند. متأسفانه این پیروزی در زمانی به دست آمده که حفاظت اشرف به دست نیروهای عراقی داده شده و این امکان مانور رژیم و دولت عراق را بیشتر می کند و مجاهدین نمی توانند از ثمرات این پیروزی در تعادل قوای داخل عراق و تنظیم رابطه با آمریکایی ها در آنجا استفاده کنند. تجربه نشان داده است، هرکجا که رژیم با بحران مواجه شده، هرکجا که با ضعف و فتوری مواجه شده، تلافی اش را سر مجاهدین خالی کرده است. به نظر من حضور مجاهدین در عراق تحت حاکمیت نوری المالکی و مجلس اعلا و حزب الدعوة دست رژیم را برای اعمال توطئه هایش در آینده با ز می گذارد برای همین حضور در عراق را مفید نمی دانم.

گفته می شود اگر در انتخابات ماه نوامبر گذشته اوپاما انتخاب نمی شد و رقیب او مک کین به قدرت می رسید به نفع وضعیت مجاهدین در عراق بود، نظر شما چیست؟

من با این نوع تحلیل ها موافق نیستم. هر دولتی در آمریکا سر کار بیاید مبارزه مجاهدین با رژیم و به ویژه مبارزه مسلحانه آن هم پس از ۱۱ سپتامبر را به رسمیت نخواهد شناخت . مک کین رقیب انتخاباتی اوپاما کسی بود که لایحه تروریست بودن مجاهدین و شورای ملی مقاومت را قبل از ۱۱ سپتامبر به سنای آمریکا برد و به تصویب رساند . این جمهوری خواهان بودند که علیرغم وعده های قبلی پایگاه های مجاهدین در عراق را بمباران کردند . مک کین یکی از سناتورهای فعال علیه مجاهدین بود . و از همه بدتر آمریکایی ها و به ویژه حلقه تصمیم گیرنده آن چه دمکرات و چه جمهوری خواه هیچ گاه فراموش نخواهند کرد که مجاهدین اطلاعیه ای مبنی بر محکومیت عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر صادر نکردند. می دانید در نگاه آمریکایی، دنیا به پیش و بعد از ۱۱ سپتامبر تقسیم می شود.

اخراج احتمالی و یا انتقال مجاهدین از عراق به نقطه ای دیگر به منزله پایان یافتن مجاهدین است؟

از نظر من اینگونه نیست . مجاهدین بالقوه نیروی قابل توجهی در داخل کشور را نمایندگی می کنند. توجه داشته باشید نروید دنبال این که مجاهدین هم اکنون دارای شبکه وسیع در داخل کشور هستند یا نه؟ در تحولات ایران مستقیماً شرکت دارند یا نه؟ من در مورد حضور بالقوه مجاهدین صحبت می کنم.

این نیروی اجتماعی را نمی شود در نظر نگرفت و یا منکر آن شد . سازمان مجاهدین جریانی ریشه دار در ایران است . بیخود نیست که منابر و نماز جمعه های رژیم ول کن شعار «مرگ بر منافقین» نیستند. درست است که زیر پوش این شعار هر نیروی مخالفی را سرکوب می کنند. اما واقعیت این است که نیروی اصلی مخاطب این شعار همچنان زنده است . آخوندها بهتر از هر

کس هم مجاهدین را می شناسند و هم جامعه ایران را . چنانچه تغییری در ایران صورت بگیرد آن‌ها یکی از بازیگران صحنه خواهند بود.

مجاهدین تا همین الان هم نشان داده اند که باقی می ماند و به سادگی صحنه را ترک نمی‌کنند. چنانچه در بالا توضیح دادم اتفاقاً برخلاف ادعاهایشان نشان داده اند که به اندازه کافی پراگماتیست هم هستند و با توجه به اعتقاداتشان به مذهب تشیع و امامان شیعه می توانند در آن واحد سیاست‌های کاملاً متفاوتی را پیشه کنند.

مجاهدین در دوران شاه با امپریالیسم آمریکا به مبارزه برخاستند . عملیات نظامی علیه منافع آمریکا و پرسنل آمریکایی انجام دادند . بعد از سقوط شاه مسعود رجوی در اولین مصاحبه اش در اسفند 57 مبارزه با امپریالیسم آمریکا را وظیفه اصلی نیروهای انقلابی و مردم خواند. اما در کمتر از یک سال به اشتباه بودن تحلیل شان پی بردند و هرچند دیر اما از این سیاست نادرست برگشتند و آهسته آهسته و در طول سالیان این تغییر را به جایی رساندند که به همکاری با آمریکایی‌ها در عراق هم پرداختند.

مجاهدین قدرت انطباق با شرایطشان بهتر از دیگر نیروهای ای رانی است . آن‌ها طوفان عراق را پشت سر گذاشته‌اند. هر نیروی دیگری که به جای مجاهدین بود کمرش می شکست. شوخی نیست، دولتی که در عراق قدرت را به دست گرفت از صدر تا به ذیلش دشمن مجاهدین بودند و بخشی از آن‌ها مزدوران رژیم. نیروی ائتلاف با آن‌ها میانه‌ی خوشی نداشت. آن‌ها را بمباران کرده بودند. مذاکرات با رژیم برای تحویل آن‌ها در جریان بود. از طرف دیگر خود نیروی مجاهدین، آینده‌ی روشنی را در چشم‌انداز نمی‌دید، در بیابان‌های عراق، بدون زن و شوهر و فرزند و خانواده گرفتار شده بودند، اما در شش سال گذشته باقی ماندند، بدون سلاح و آینده روشن . آیا شرایطی از این سخت تر در انتظارشان است؟ مطمئناً نه . مجاهدین بالاخره راهی برای بقا پیدا می‌کنند. این ویژگی مثبت مجاهدین است.

اگر یادتان باشد روزی در همین پاریس به مقر مجاهدین حمله کردند بیش از ۱۶۰ نفر را دستگیر کردند، مریم رجوی را با دستبند به زندان بردند، اما چیزی نگذشت که مجاهدین پیروزمندانه بازگشتند. بدون آن که باجی به دولت فرانسه بدهند و یا کرنشی کنند . ذره هم پیش آمدند . مریم رجوی به سنای فرانسه راه پیدا کرد و در همان کشور به پارلمان اروپا رفت . روزی نبود که سیاستمداران اروپایی و آمریکایی به دیدار او نیایند . به ایتالیا و بلژیک و آلمان و نروژ سفر کرد . جایی که احمدی نژاد نرفت او رفت . تمام تلاش دولت فرانسه برای بی اثر کردن حکم دادگاه اروپا نیز شکست خورد و چند روز پیش مجاهدین بالاخره از لیست تروریستی اروپا در آمدند . مجاهدین بالاترین حقوقدانان و شخصیت‌های قضایی اروپایی را به حمایت از خود آوردند . آوردن افرادی مثل لرد اسلین با آن سابقه درخشان قضایی کار ساده ای نیست. توجه داشته باشید این فردی مثل لرد اسلین تنها به یک حمایت خشک و خالی بسنده نکرد.

از این‌ها گذشته در ایران هر نیرویی که بخوا هد به شکل رادیکال با این رژیم به مبارزه برخیزد لاجرم متوجه مجاهدین می شود. برای این که در سی سال گذشته نیرویی است که به شکل رادیکال در مقابل رژیم ایستاده، مقاومت کرده و پا پس نگذاشته . این نقطه قوت مجاهدین است . بخشی از ضرباتی را که مجاهدین در ۳۰ سال گذشته متحمل شدند اگر نیروی دیگری متحمل شده بود چیزی از آن باقی نمانده بود . متأسفانه مخالفین مجاهدین نقطه ضعف هایشان را می‌بینند اما نقطه قوت‌هایشان را نه. نباید فقط قسمت خالی یا پر لیوان را دید. تأکید می‌کنم اگر کسی از مجاهدین خوشش نمی آید و می‌خواهد آن‌ها را ایزوله کند راهش بهتر جنگیدن با رژیم است و گرنه نتیجه‌ی چندانی نخواهد گرفت . نیرویی که به طور جدی با رژیم بجنگد خصم مجاهدین نمی‌شود، منتقد جدی‌اش باقی می‌ماند اما تأکید می‌کنم خصم مجاهدین نمی‌شود.

بعضی‌ها مطرح می کنند از بین رفتن مجاهدین راه را برای تشکی ل نیروها و با ائتلاف‌های دیگر باز می‌کند، ارزیابی شما چیست؟

من با چنین نظرگاهی موافق نیستم . شکست مجاهدین شکست جنبش انقلابی بود . برای همین پس از فروغ جاویدان خط استحاله و نگاه به درون رژیم و این باند و آن باند رژیم چه در میان اپوزیسیون ایرانی و چه دولت‌های غربی رو آمد. شما اطلاعیه‌های حزب توده و اکثریت و باند فرخ نگهدار تا سال ۶۸ را بخوانید به لحاظ شکلی تفاوت چندانی با اطلاعیه های مجاهدین ندارد . خواهان سرنگونی تمام عیار رژیم خمینی هستند و ادبیاتشان نیز شبیه به ادبیات مجاهدین است. اطلاعیه اکثریت در ارتباط با مرگ خمینی را بخوانید متوجه منظورم می‌شوید. چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید . حذف مجاهدین جو ناامیدی و انفعال را گسترش می‌دهد. وجود یک کانون فعال باعث دلگرمی و نقطه امید است . به تاریخ نگاه کنید . موقعیت مجاهدین، یادآور موقعیت حزب توده در سال ۳۲ است. شکست حزب توده، فقط شکست حزب توده نبود . از حزب توده خوشمان بیاید یا نیاید، شکست جنبش انقلابی بود . نفس همه بریده

شد. جو ناامیدی و شکست بر همه جا مستولی شد. از سی خرداد به بعد هم همینطور بوده. موقعیت مجاهدین هم همین است. موقعیت هیچ یک از گروه های سیاسی دیگر ایران ی این گونه نبود. مثلاً شکست اقلیت، پیکار، راه کارگر، دموکرات، کومله و ... هر چند دردناک بود، اما به شکست جنبش انقلابی راه نمی برد. ببینید همین الان اگر بگویند یک انشعاب در باقیمانده راه کارگر و یا اقلیت شده چقدر تأثیر در جنبش ایران دارد؟ چقدر افراد از خبر آن مطلع می شوند؟ چقدر رژیم روی آن مانور می دهد؟ حالا در نظر بگیرید همین اتفاق در مجاهدین بیفتد آیا ولوله نمی افتد، آیا نقل محافل نمی شود؟ ببینید کوچکترین تحرک و یا فعل و انفعال درونی مجاهدین را همه مد نظر دارند. در حالی که در ارتباط با گروه های دیگر ما با این وضعیت مواجه نیستیم. از طرف دیگر همین ادعا، ناقض ادعای دیگر پیگیران چنین نظریه ای است. از یک طرف ادعا می شود مجاهدین هیچ پایگاهی ندارند و منفور عام و خاص هستند، از طرف دیگر گفته می شود برای سامان دادن به یک ائتلاف اول بایستی فاتحه آن ها خوانده شود! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ اگر آن ها نیرویی نیستند و نخواهند بود چگونه می شود تا این حد تأثیر گذار باشند؟ وقتی قرار نیست مجاهدین و نیروهای همراه آن در آینده نقشی داشته باشند خوب چرا از همین الان ائتلاف بدون آن ها شکل نمی گیرد؟ به نظر من این ها بهانه جویی برای کار نکردن است. برای نزدیک نشدن نیروها به هم است. برای فرار از زیر بار مسئولیت است. به شما قول می دهم چنانچه مجاهدین نباشند وضع از همین که هست بدتر خواهد شد و وادادگی بیش از پیش خواهد شد. البته امیدوارم پیش بینی من درست از آب در نیاید. اتفاقاً بر عکس به نظر من هیچ ائتلاف مؤثری بدون حضور مجاهدین نه امکان پذیر است و نه واقعی. برای تشکیل یک ائتلاف پایدار و مؤثر نیاز به یک تشکیلات منسجم است. باور کنید قبل از آن که مشکلات سیاسی و ایدئولوژیک ائتلاف ها را از پا در آورد مشکلات تشکیلاتی و تدارکاتی آن ها را دچار بحران و فروپاشی می کند. مجاهدین می توانند در این زمینه مدرسان باشند. باید از نیرو و پتانسیل آن ها به نحو احسن استفاده کرد. مطمئناً با وضعی که مجاهدین دارند و با رویکردی که به مسائل و به ویژه به اپوزیسیون ایران دارند این کار در حال حاضر عملی نیست. مجاهدین بایستی پوست بپانندازند، بایستی اعتماد سازی کنند. بایستی انقلاب درونی کنند. این بار در وجهی دیگر. دیگران هم بایستی توجه کنند که من و ما و ایشان همه نیروهای سیاسی جامعه ایران هستیم. همانطور که بایستی انتظار داشته باشیم اتوموبیل تولیدی ما با بنز و بی ام و و وولو رقابت کند جریان سیاسی مان هم نمی تواند به پیشرفتگی جریانات سیاسی غرب باشد، چون هیچ چیز ما پیشرفته نیست. این را هم بایستی در نظر گرفت برای ساخت یک جامعه سکولار و دولت لائیک نیاز به یک تشکیلات معتقد به اسلام داریم که به این اصول پای بند باشد وگرنه در جامعه ایران موفقیتی حاصل نخواهد شد. این اصل را نباید فراموش کرد که تعداد زائران سالانه مشهد و امام رضا بیش از مکه و خانه خدا است. از طرف دیگر بایستی توجه داشت فردا دیر است. بایستی در ایجاد چنین تشکل هایی تعلل شود. به یک جایی می رسیم که چه بسا دیگر دیر باشد و دیگران به جای ما تصمیم بگیرند.

هستند افرادی که پس از انتشار هر خبر منفی و یا علیه مجاهدین ضمن خوشحالی از وضعیت پیش آمده آن ها را آماج حملات خود می کنند و به ویژه در مورد کشته شدگان مجاهدین و خون های بی ثمری که ریخته شده می گویند. نظر شما در این مورد چیست؟ بالاخره مسئول این خون ها کیست؟

مسئول این خون ها در درجه اول خمینی بود و بعد هم خامنه ای و نظام جمهوری اسلامی. در هر دوره هم همه کسانی که در حاکمیت بودند شریک در جنایت بوده و هستند. باز هم تأکید می کنم مجاهدین با همه ی کم و کاستی هایی که داشته و دارند، با همه اشتباهاتی که مرتکب شده اند، اصلی ترین نیروی اپوزیسیون ایران هستند. بار اصلی مبارزه با رژیم را به دوش کشیده اند. در خیلی جاها آبروی مقاومت بوده اند. خیلی جاها اشتباهات اساسی کرده اند. اما تضعیف آن ها، تضعیف همه است. مطمئن باشید دنیا مبارزه با رژیم بدون آن ها بهتر نخواهد شد. بنابراین کسانی که دغدغه ی مبارزه با رژیم را دارند نباید از تضعیف آن ها خوشحال شوند. مجاهدین می توانند عصای دست مقاومت مردم ایران و گروه های اپوزیسیون باشند البته چنانچه در رفتارشان تجدید نظر کنند. اشتباه نکنیم مسئول این خونریزی ها رژیم خمینی و بازماندگان او هستند. این ها تبلیغات رژیم است. بخشی از آن دروغ های وقیحانه ای است که رژیم تولید کرده و می کند. این رژیم هیچ مخالفی را تحمل نمی کند. دستشان برسد همین اصلاح طلب ها را هم پاره پاره می کنند. لاجوردی در وصیت نامه اش از آن ها به عنوان «منافقین جدید» و خطرناکتر از «منافقین»

قدیمی که مجاهدین باشند نام می برد. این نام را بی خود روی آن‌ها نگذاشته‌اند. انشاءالله گریه هم نیست. این که این‌ها روزی با هم بوده‌اند و با هم جنایت کرده‌اند باعث نمی‌شود به آن‌ها ترحم کنند. چنان که وقتی لازم شد به احمد خمینی و سعید امامی ترحم نکردند. راز ماندگاری رژیم هم در همین است. قاطعیت در سرکوبی و خشونت.

مطالبی که فاطمه رحبی علیه رفسنجانی و خاتمی و اصلاح طلب‌ها می‌نویسد با اشاره‌ی خامنه‌ای و بیت اوست. بدون رضایت خامنه‌ای امکان ندارد کسی بتواند به رفسنجانی علناً توهین و یا در مدارس علمیه علیه او نیرو بسیج کند. این نظام نمی‌پذیرد کسی یا نیرویی با آن زاویه داشته باشد چه برسد در مقابل آن ایستادگی کند.

هرکسی با هر توجیهی بخواهد واقعیت جنایتکاری رژیم را مخدوش کند در حقیقت درج هت منافع رژیم گام برداشته است. این رژیم ذاتاً جنایتکار است. بدون کشت و کنش و شکنجه و اعدام اموراتش نمی‌گذرد. اگر در یک مرحله دست به چنین کاری نمی‌زند نه از تغییر ماهیت رژیم بلکه منافع آن است. اگر منافعتش اقتضا کند همین فردا جلوی چشم من و شما این کار را خواهد کرد. ماهیت این رژیم امروز نسبت به دهه ۶۰ و به ویژه سال‌های اولیه آن تغییری نکرده است. این رژیم است که خودش عکاس و فیلم بردار دعوت می‌کرد تا از جنایاتش در دستگیری ارادل و اوباش عکس و فیلم و خبر تهیه کنند. اشتباه نکنید این کار پیام دارد. آن‌ها آمادگی خودشان را نشان می‌دهند که همین کار را می‌توانند روز روشن و جلوی چشم دوربین با مخالفانشان انجام دهند. مخاطب این عکس‌ها ارادل و اوباش نیستند. آن‌ها که دستگیر شدند و تمام شد. مخاطب مردم و نیروهای سیاسی هستند. جنبش زنان و دانشجویان و کارگران و ... است. این چنگ و دندان نشان دادن به مردم است.

ما می‌توانیم با مجاهدین مخالف باشیم و یا انتقاد جدی به آن‌ها داشته باشیم اما پاک کردن دست جنایتکاران و انداختن مسئولیت سه دهه جنایت روی دوش مجاهدین کمال بی‌انصافی است. مسئول این خونریزی‌ها رژیم است. جان جوانان را آن‌ها گرفته‌اند. شکنجه و تیرباران و سنگسار محصول این رژیم است. نباید زنی که سنگسار می‌شود را محکوم کرد که چرا ارتباط خارج از ازدواج برقرار کرده، بایستی جنایت رژیم را محکوم کرد. مجاهدین را به خاطر مقاومت‌شان نباید محکوم کرد. این وظیفه آنان بود.

رژیم می‌خواست که ما تسلیم شویم، نسل ما ایستادگی را انتخاب کرد حتماً این جا و آن جا در نحوه و شکل این مقاومت و ایستادگی مرتکب اشتباه شدیم. اما اصل قضیه درست است. در آن نباید شک کرد. رژیم هم چون ما مقاومت کردیم سرکوب ما کرد. همین الان و یا در هر شرایط دیگری هر نیروی به هر شکل بخواهد در مقابل تمنیات این رژیم ایستادگی کند به بیرحمانه‌ترین شکل سرکوب خواهد شد. کاری ندارند که شما به چه شکل مقاومت می‌کنید آنها با اصل مقاومت و ایستادگی مسئله دارند.

تجربه‌ای که من دارم نشان می‌دهد خیل زیادی از کسانی که با مجاهدین ضدیت گاه هیستریک دارند، افراد و جریاناتی هستند که در حرف معتقدند بایستی مسائل را سیاه و سفید دید، می‌گویند نباید فقط نیمه خالی لیوان را دید، بلکه نیمه پر آن را نیز باید در نظر گرفت. اما وقتی به تحلیل مجاهدین می‌رسد هیچ یک از رهنمودهایشان را به کار نمی‌بندند. انگار همه‌ی اکث رهنمودها برای برخورد با رژیم و جناح‌های آن ساخته و پرداخته شده است.

ایرج مصداقی

تاریخ گفتگو: بهمن تا اسفند ۱۳۸۷

تاریخ انتشار: آذرماه ۱۳۸۸